

شیطان‌گرایی در مکتب عرفان و تصوف

سید علیرضا موسوی*

چکیده

یکی از بارزترین وجوه انحرافی در تصوف، دیدگاه منحصر به فرد صوفیان راجع به ابلیس است که مخالف با اعتقاد توحید بوده و دوری اندیشه آنان از باورهای اسلام را نشان می‌دهد. دیدگاه صوفیان در باب تقدیس ابلیس، مخصوص به فرقه خاصی از تصوف نیست و اعتقادی فراگیر به شمار می‌آید. در این نوشتار سیر تاریخی اندیشه تقدیس ابلیس و تطورات آن، از همان ابتدای پیدایش فرقه صوفیان توسط حسن بصری تا عصر ابن عربی و اکاوی گشته و مبانی و پایه‌های نظری این اندیشه، مورد بررسی قرار گرفته است. صوفیان در اولین مواجهه با ابلیس، ابتدا بر پایه جبرگرایی اشعری، صفاتی مانند کفر، تکبر و ضلالت را از او زدوده و سرپیچی وی از فرمان خداوند برای سجده به حضرت آدم را، با مجبور بودن او توجیه کردند. در قرن سوم و چهارم، با پایه‌ریزی مبانی سلوک عاشقانه توسط حلاج و پیروانش، صوفیان با قداست‌بخشیدن به چهره ابلیس، در صدد معرفی او به عنوان یک الگوی طریقتی در سلوک به سوی خداوند برآمدند و عمل خلاف شرع وی را در چارچوب سلوک طریقتی، امری ممدوح و پسندیده دانستند. محیی‌الدین ابن عربی در قرن ششم، با طرح اندیشه وحدت شخصیه وجود، مسئله تقدیس ابلیس را در جایگاه منحصر به فردی در نظام معرفتی و جهان‌بینی صوفیان قرار داد و بر همین اساس، توجیهات جدیدی از جانب صوفیان برای ترک سجده ابلیس به حضرت آدم مطرح گردید. در نظام فکری وحدت وجود، ابلیس و شیاطین به عنوان بارزترین مظاهر برای برخی از اسما و صفات الهی، مورد تقدیس و تمجید قرار می‌گرفتند.

کلیدواژه‌ها: تقدیس ابلیس، سلوک عاشقانه، شهود شیطانی، شیطان‌گرایی، نور سیاه، فنای در ابلیس.

مقدمه

از میان تمام نحله‌های اعتقادی موجود در دنیا، منفورترین آنها کسانی هستند که به عنوان شیطان پرست شناخته می‌شوند. شیطان پرستان با تمجید از عظیم‌ترین منبع خباثت در عالم آفرینش، یعنی ابلیس، و پرستش و تبعیت از آن به عنوان قدرتی عظیم و مؤثر در جهان، همواره مورد تقبیح جریان‌های دینی قرار گرفته و از آنها به عنوان بارزترین نماد جهالت، انحراف و حماقت یاد می‌کنند. به همین جهت است که هر کدام از مکتب‌های عقیدتی، در ترسیم نظام معرفتی و جهان بینی خود، بیش از هر چیز به کیفیت تقابل خود با ابلیس پرداخته و به فاصله اعتقادی خود با شیطان پرستان، اذعان و اعتراف دارند. اسلام نیز همانند دیگر ادیان ابراهیمی، بیش از هر آیین دیگری به تقبیح و تکفیر ابلیس پرداخته و در کیفیت مبارزه با نیروهای شیطانی، راهکارهای متعددی ارائه داده است. اما با کمال تعجب، شاهد بروز نوعی از شیطان پرستی افراطی در بدنه اسلام بوده‌ایم؛ شیطان پرستی خاصی که رهبران تصوف، آن را رهبری می‌کنند.

جریان تصوف در نیمه‌های قرن دوم هجری قمری، خود را به عنوان یک کالای وارداتی، به دامان اسلام انداخت و با دیدگاه خاصی که راجع به ابلیس از خود بروز داد، خیلی زود از جانب عالمان مسلمان و شریعتمداران، طرد شد.

صوفیان در همان اوان پیدایش، به دنبال تطهیر چهره ابلیس از ننگ کفر و تکبر برآمده و در این راستا، تا سرحد مرگ و سنگسار شدن، بر اعتقاد خود پافشاری کردند؛ چنان که نوشته‌اند یکی از دلایل قتل حلاج و عین‌القضات همدانی، دیدگاهشان در باب ابلیس بود. صوفیان تلاش کردند در هر دوره‌ای، با طرح مبانی نظری، شبهه‌های عقلی و دلایل ذوقی متنوع، شیطان را در زمره برترین موخ‌دین عالم قرار دهند. آنان گاهی با سوار کردن ابلیس بر مرکب عشق و ایثار، او را رند عاشق پیشه‌ای توصیف کرده و بدیل رسول خدا ﷺ در آسمان دانستند. چندی بعد نیز بر پایه جبرگرایی اشعری یا عرفانی، به وی ردای هدایتگری و خلقت نورانی پوشاندند. در آخرین قدم هم با ظهور ابن عربی و پایه‌گذاری نظام اسمای الهی، ابلیس را به عنوان یکی از تجلیات خدا، و مظهر اسم «المضلل» معرفی کرده و تا مرتبه ربوبیت و الوهیت، جایگاه او را در نظام آفرینش ارتقا بخشیدند.

تقدیس ابلیس در تصوف، با توجیه‌های متعددی صورت می‌گیرد که مهم‌ترین آنها، چهار مورد ذیل می‌باشد:

۱. سلوک عاشقانه: ابلیس، عاشق خدا و فانی در ذات او بود و این عشق، منجر به نافرمانی از سجده به غیر او شده است؛ زیرا دیدگانش را بر غیر خدا بسته بود و خلاق را لایق سجده نمی‌دید. پس این نافرمانی، ممدوح و پسندیده است؛ چرا- که از عشق برمی‌خیزد.

۲. جبر‌گرایی: مطرودشدن ابلیس از درگاه خدا، امری حتمی و قضای مسلم الهی بود و او هیچ راه‌گزینی از قضای حتمی و مشیت محتوم الهی نداشت. همان‌طور که دیگر انسان‌ها در اعمال، سعادت و شقاوت خود اختیاری ندارند، ابلیس نیز ناچار بود که به این خواسته، تن دهد.

۳. مقام کارگزاری: ابلیس، کارگزار و نماینده و کلب معلّم حضرت حق محسوب می‌شود و انسان‌های خوب و بد را از همدیگر جدا می‌کند. همان‌طور که ملائکه، به خواست خدا، دعوت به خیر می‌کنند، ابلیس نیز طبق دستور خداوند، دعوت به شر می‌کند تا جهنمیان و بهشتیان، متمایز گردند.

۴. اغوای الهی: رانده‌شدن ابلیس از بارگاه الهی، نتیجه مکر و اغوای حضرت حق است. بدین بیان که خداوند، در نهان و خفا، به ابلیس دستور داده بود که بر غیر او سجده نکند، اما در ظاهر امر و در منظر همگان، هنگامی که ابلیس، بنا بر دستور خداوند، از سجده به آدم سر باز زد، مورد مکر الهی قرار گرفت و مطرود و ملعون گردید و حضرت آدم، عزیز و محبوب دانسته شد.

حسن بصری و ابلیس

نگرش موحدانه به ابلیس، هم‌زمان با انعقاد نطفه تصوف در جامعه اسلامی، به وجود آمد. اولین فردی که در صدد تطهیر چهره ابلیس از ننگ تکبر و کفر برآمد، حسن بصری^۱، بنیان‌گذار جریان تصوف بود؛ شخصی که قریب به اتفاق سلسله‌های صوفیه، اعم از سنی و شیعه، سند طریقتی خود را به او می‌رسانند.^۲

۱. در بیان برخی از علما، وی به «سامری امت اسلام» موسوم است؛ ر.ک: طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج، ۱/ ۱۷۲: امیرالمؤمنین علیه السلام حسن بصری را سامری امت اسلام لقب داده‌اند.

۲. حافظ حسین کربلایی، که از ارادتمندان به سید عبدالله برزش‌آبادی، مؤسس فرقه ذهبیه اغتشاشایه است،

وی به دلیل نویابودن این تفکر، با کمال احتیاط، به زدودن غبار از چهره ابلیس مشغول شد و ترجیح داد برای بسط هرچه بیشتر این تفکر، به گونه‌ای از ابلیس دفاع کند تا جامعه مسلمین که همواره ابلیس را سرآمد دشمنان بشر و دین، و نماد شرارت و بدی می‌دانست، بر علیه او موضع‌گیری تندی نداشته باشند. لذا با رعایت تمام این حساسیت‌ها برای تزریق این اندیشه در بدنه اسلام کوشید.

حسن بصری ابتدا در راستای بی‌گناه‌جلوه‌دادن ابلیس در جریان سجده به آدم، برای ابلیس نورانیت و جنبه روشنگری قائل شده و بیان داشته است:
اگر ابلیس نور خود را به خلق نماید، همه او را به معبودی و خدایی بپرستند.^۱

خلقت نورانی در قاموس ادبیات اسلامی، تنها مخصوص برترین خلایق خدا، مانند معصومین و فرشتگان است و به مفهوم پاکی، عصمت از گناه و عدم راهیابی هرگونه ظلمت و تاریکی به آن ذوات مقدسه اشاره دارد.^۲ قول به خلقت نوری ابلیس، به طور تلویحی سبب می‌شود که او هم‌رتبه ملائکه و مخلوقات نورانی‌الذات قلمداد شود و همان صفات، بر او نیز بار شود.

حسن بصری با اشاره به وجه نورانی ابلیس، راهی را گشود که در سده‌های بعدی، او را هم‌رتبه پیامبر ﷺ قرار دادند. گرچه او نتوانست به لوازم خلقت نوری ابلیس اشاره کند، اما در قرون بعد که نظریه تقدیس ابلیس جا افتاد و گوش مردم با این تفکرات آشنا شد، عین‌القضات همدانی، ابلیس را هم‌رتبه رسول اکرم ﷺ قرار داد.^۳

عین‌القضات در کلماتی صریح‌تر، تمام آسمان‌ها و زمین را تجلی نور ابلیس و رسول خدا ﷺ معرفی کرده است.

می‌نویسد: «مخفی نماند که اکثر سلاسل درویشان به شیخ حسن بصری رحمته‌الله‌علیه می‌پیوندند». *روضات الجنان*، ۳۷۲ / ۲.

۱. عین‌القضات همدانی، عبدالله، *تمهیدات*، ص ۲۱۱.
۲. صدوق، محمد بن علی، *من لا یحضره الفقیه*، ۶۰۹ / ۲: «قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: يَا مُحَمَّدُ! إِنِّي خَلَقْتُكَ وَ عَلِيًّا نُورًا يُغْنِي رُوحًا بِلَا بَدَنٍ قَبْلَ أَنْ أُخْلَقَ سَمَاوَاتِي وَ أَرْضِي وَ عَرْشِي وَ بَحْرِي»؛ کلینی، محمد بن یعقوب، *کافی*، ۴۳۹ / ۲.

۳. عین‌القضات همدانی، عبدالله، *تمهیدات*، ص ۲۶۷.

جبرگرایی حسن بصری

علت بروز اندیشهٔ جبرگرایی را باید در دیدگاه‌های کلامی حسن بصری جستجو کنیم. با مطالعهٔ نامه‌های حسن بصری، شناخت شاگردان مکتب او و همکاری مدام و پیوستهٔ وی با حاکمان بنی‌امیه و بنی‌مروان، می‌توان دریافت که حسن بصری، از بزرگان «قدریه» و مروّج اندیشهٔ «جبرگرایی» بوده است. شخصی که شیطان را در تمزّد از فرمان خدا مجبور بداند،^۱ طبعاً نباید به مذمت او نیز دامن بزند.

شایان ذکر است که اصطلاح قدریه در روایات امامیه، بر اهل جبر و اهل تفویض اطلاق شده است. حسن بصری به دیدگاه مشخص و منضبطی در رابطه با قضا و قدر الهی نرسیده بود. لذا شاگردان بزرگی همچون واصل بن عطاء، عمرو بن عبید و... از او کناره‌گیری کردند. به عنوان مثال، هنگامی که از ابن‌ابی‌العوجاء، علت جدا شدن از استادش حسن بصری را جویا شدند، گفت:

رفیق و مصاحب من، پریشان‌گو بود. گاهی به «قدر» قائل می‌شد و گاهی به «جبر». و من او را چنان نمی‌شناسم که مذهبی را معتقد شده و بر آن ثابت مانده باشد.^۲

هم‌چنین از نامهٔ حسن بصری به امام حسن علیه‌السلام، و پاسخ تعرض‌آمیز آن حضرت، می‌توان به تحبیر او در مسئلهٔ جبر و اختیار پی برد. در بخشی از این نامه، حسن بصری می‌نویسد: پس رأی شما ای فرزند رسول خدا! در حیرت ما دربارهٔ قدر و اختلافات ما دربارهٔ استطاعت چیست؟^۳

علاوه بر این، حمایت حسن بصری از حاکمان زمان خود، و پذیرفتن منصب‌های حکومتی^۴ از کسانی که یگانه‌مروّج‌وحامی جبرگرایی بوده‌اند، شاهد خوبی برای هم‌اعتقاد بودن حسن بصری با آنها در این زمینه است. بنابراین اگر بخواهیم در مقام دلیل تراشی برای دیدگاه تقدیس ابلیس، در آغاز شکل‌گیری تصوف باشیم، باید

۱. محمد بن منور، *أسرار التوحید*، ص ۳۳۲.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، *کافی*، ۴/ ۱۹۷.

۳. هجویری، علی، *کشف‌المحجوب*، ص ۸۶.

۴. او در زمان امام حسین علیه‌السلام به خراسان می‌رود و مقام دبیری ربیعة بن زیاد را -که در عهد معاویه والی خراسان بود- می‌پذیرد. زرکلی، خیرالدین، *الاعلام*، ۱/ ۲۳۰؛ بلاذری، احمد، *فتوح البلدان*، ص ۱۵۰.

بگوئیم جبرگرایی، و بی‌اختیار دانستن مخلوقات در اعمال خود، سبب مجبور جلوه‌دادن، و بی‌گناهی ابلیس شده استس.

وحی شیطان به حسن بصری

اگرچه در ظاهر امر، جبرگرایی حسن بصری، یکی از علت‌های گرایش او به نظریه تقدیس ابلیس شمرده شد، اما نباید از گرایش‌های باطنی و ماورایی صوفیان، و ارتباط آنها با شیاطین، در طرح این نظریه غافل بود.

خداوند متعال در موارد متعددی از آیات قرآن کریم، به نزول شیاطین، و سخن گفتن و ارتباط گرفتن ابلیس با انسان‌ها اشاره کرده است.^۱

حال ممکن است در مواردی شک داشته باشیم که فلان شیخ صوفی با شیاطین مرتبط است یا خیر؛ اما در مواردی که امام معصوم به این مسئله تصریح کرده باشد، دیگر شک و تردیدی باقی نمی‌ماند. حسن بصری از جمله اشخاصی است که امام معصوم در چندین مقطع، از ارتباط او با ابلیس و شیاطین پرده برداشته است:

۱. حسن بصری عزم خود را برای حضور در سپاه عائشه جزم کرد و خود را

مهیای نبرد مستقیم با امیرالمؤمنین علیه السلام و شمشیر کشیدن بر ولی خدا کرد؛

اما سه مرتبه پیایی، صدایی در گوش او طنین انداخت و او را از حضور در

جنگ جمل نهی کرد. هنگامی که حسن بصری این ماجرا را برای

امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد، آن حضرت صاحب ندا را این‌چنین معرفی کرد:

«ذَاكَ أَخُوكَ إِبْلِيسَ وَ صَدَقَكَ»^۲؛ یعنی شهود تو حقیقت داشت و آن شخصی

که صدا در گوش تو انداخت، برادرت ابلیس بود.

۲. هنگامی که حسن بصری پای منبر خطابه امیرالمؤمنین علیه السلام حاضر شد و

قصد مکتوب‌ساختن بیانات آن حضرت را داشت، حضرت خطاب به مردم،

حسن بصری را چنین معرفی کردند: «أَمَّا إِنَّ لِكُلِّ قَوْمٍ سَامِرِيٍّ وَ هَذَا سَامِرِيٌّ

هَذِهِ الْأُمَّةُ»^۳.

۱. انعام: ۱۲۱؛ شعراء: ۲۲۱-۲۲۲؛ انعام: ۱۱۲.

۲. طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج، ۱/ ۱۷۱.

۳. همان، ۱/ ۱۷۲.

همان‌طور که طبق روایات متعدد امامیه،^۱ ابلیس بر سامری ظاهر گشته و ساختن گوساله سخنگو را به وی آموزش داد، بر حسن بصری نیز نازل می‌شد و سخنان باطل و بیهوده را الهام می‌کرد، تا با پی‌ریزی بنای مکتب تصوف، آنها را تحت ولایت خود درآورده^۲ و مسلمین را به همان مسیری سوق دهد که سامری، بنی‌اسرائیل را سوق داد؛ با این تفاوت که: «أَمَّا إِنَّهُ لَا يَقُولُ لَا مِسَاسَ وَ لَكِنَّ يَقُولُ لَا قِتَالَ».^۳

۳. حسن بصری به شیوه سنتی‌ها مشغول وضوگرفتن بود که ناگهان امیرالمؤمنین (علیه السلام) با او مواجه گشت و فرمود: «أَشْبَحُ طَهُورَكَ يَا كَفْتِي».^۴

قطب‌الدین راوندی درباره معنای «کفتی» می‌نویسد:

کفتی در لغت نبتی، به معنای شیطان است؛ نامی که مادر حسن بصری، بر فرزندش نهاده و هیچ شخصی از این تسمیه، مطلع نبود، تا این‌که امیرالمؤمنین (علیه السلام)، حسن بصری را با چنین واژه‌ای خطاب کرد.^۵

عشق محوری صوفیان بعد از حسن بصری

تصوف ابتدا به عنوان جریانی «زهدمحور» در جامعه اسلامی هویدا شد و تمام همت و تلاش پیروان این مکتب، در دنیاگریزی و ریاضت‌های شاقه خلاصه می‌شد. اما بعد از گذشتن چند سال، با ظهور افرادی همچون «رابعه عدویه»، وارد مرحله جدیدی از تکامل خود شد و به مکتبی «شوق‌محور» و رندانه تبدیل شد. در این مرحله، رابطه انسان و خدا—که در قالب بنده و خالق معرفی می‌شد—به رابطه رندانه عاشق و معشوق تبدیل گردید و بحث لوازم سلوک انسان عاشق‌پیشه، به جای بحث تکالیف بنده مطیع مطرح شد و بالتبع، تمام نظریه‌های صوفیه نیز، دستخوش تحولاتی شگرف شد.

در جهان‌بینی عاشقانه، عشق از دو طرف جریان دارد؛ یعنی از طرفی اساس آفرینش، ظهور زیبایی و جمال معشوق است و از طرف دیگر، مخلوقات نیز عاشق

۱. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر، ۲/ ۶۲.

۲. تبعیت از مسیر شیطانی و بیرون آمدن از ولایت الهی، به معنای پرستش ابلیس است: یس: ۶۰ «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ».

۳. طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج، ۱/ ۱۷۲.

۴. قطب‌الدین راوندی، سعید، الخرائج و الجرائح، ۱۲/ ۵۴۷.

۵. همان.

فانی شدن در اصل خویش هستند. بدین بیان که خداوند (کنز مخفی)، عاشق دیدن خود در آینه مظاهر و تعینات بود؛ لذا چونان فرزندی، خلاق را از بطن خود، مترشح کرد و چونان نقاشی زبردست، به تماشای اثر خود نشسته و از آن، لذت برد.^۱ مظاهر و مخلوقات نیز، تنها با سوار شدن بر مرکب عشق می‌توانند به وصال معشوق خود، نائل آمده و در ذات او، فانی شوند.

تا پیش از سلوک عاشقانه، نظریه تقدیس ابلیس صوفیان، با لعاب جبرگرایی مطرح می‌گشت؛ اما رابعه عدویه، نقطه عطفی در تحول این نظریه ایجاد کرد و تمرد ابلیس از فرمان خدا را، بر پایه همان رابطه عاشق و معشوق تفسیر کرد و از آن به بعد، تقدیس ابلیس نیز، رنگ‌وبوی عاشقانه به خود گرفت. صوفیان در ابتدا باید عنوان شرارت و دشمنی ابلیس با انسان^۲ را برمی‌داشتند، تا بتوانند زبان به تقدیس و تمجید او باز کنند؛ لذا رابعه عدویه، ابتدا چنین گفت:

[به رابعه] گفتند: «حضرت عزت را دوست می‌داری؟» گفت: «دارم». گفتند: «شیطان را دشمن داری؟» گفت: «از دوستی رحمن، با عداوت شیطان نمی‌پردازم، لکن رسول [را] - علیه الصلاة والسلام - به خواب دیدم. گفت: یا رابعه! مرا دوست داری؟ گفتم: یا رسول الله! که باشد که تو را دوست ندارد؟ لکن محبت حق، مرا چنان فرو گرفته است، که دوستی و دشمنی غیر او، در دلم نمانده است».^۳

در این مرحله، ابلیس رند عاشق پیشه‌ای معرفی می‌شد که قلبی مالا مال از عشق خداوند و سرشار از محبت حق تعالی داشت؛ به طوری که دیدگانش، غیر از معشوق را نمی‌دید و سجده بر غیر محبوب را بر نمی‌تافت. او بار ملامت و جور عشق به خدا را کشید و طرد و لعن ابدی را به جان خرید، ولی حاضر نشد لحظه‌ای، از معشوق روی برگرداند و با این فداکاری، درس بزرگی به همه موحدان عاشق پیشه و سالکین مسیر الهی داد و نزد آنها، به یگانه‌الگوی موحدین و «فانیان فی الله» تبدیل شد. از همین روست که حلاج می‌گوید:

۱. ابن عربی، محیی‌الدین، فصوص الحکم، ۱ / ۲۵.

۲. بقرة: ۱۶۸ ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ خَلالاً طَيِّباً وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطواتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾.

۳. عطار نیشابوری، فریدالدین، تذکرة الأولیاء، القسم الاول، ص ۶۷.

صاحب و استاد من، ابلیس و فرعون است. به آتشش بترسانیدند ابلیس را، از دعوی باز نگشت. فرعون را به دریا غرق کردند، و از پی دعوی باز نگشت.^۱

ابلیس، یگانه معلم و استاد سلوک عاشقانه، بارها بر مشایخ صوفیه ظاهر شده و به آنها، درس سلوک آموخت و راه و چاه این مسیر را گوشزد کرد؛ درسی که اگر هزاران عارف جمع شوند، از ادای یک خط آن، عاجز خواهند بود:

ابلیس را دیدم در میان قومی. به همتش بند کردم. چون آن قوم برفتند، گفتم: رها نکنم تا در توحید سخنی نگویی. گفت: «در میان آمد و فصلی بگفت در توحید، که اگر عارفان وقت حاضر بودندی، همه انگشت در دندان گرفتندی».^۲

راجع به ابوالحسین نوری، از مشایخ بزرگ تصوف نقل شده است که:

نوری با فرد دیگری نشست بود و هر دو زار می‌گریستند. چون آن کس برفت، نوری روی به یاران کرد و گفت: «دانستید که این شخص که بود؟» گفتند: «نه». گفت: «ابلیس بود و حکایت خدمات خود می‌کرد و افسانه روزگار خود می‌گفت و از درد فراق می‌نالید و چنین که دیدید، می‌گریست، و من نیز می‌گریستم».^۳

ترک شریعت، لازمه سلوک عاشقانه

نوع سیر و سلوک صوفیان، سلوکی عاشقانه و جمال‌گرایانه بوده و ابلیس، یگانه استاد این نوع سلوک قلمداد می‌گردد.^۴

سلوک عاشقانه لوازمی دارد؛ از جمله این که فرد عاشق، تمام بایدها، نبایدها، تعلقات و بندها را رها کرده تا کاملاً متمرکز بر معشوق خود شود. لذا عرفا می‌گویند: «القید کفر و لو بالله».^۵ عاشق، عضو مخصوص حیات وجودی را قلب دانسته و

۱. بقلی، روزبهان، شرح شطحیات، ص ۳۷۳.

۲. عطار نیشابوری، فریدالدین، تذکرة الأولیاء، القسم الاول، ص ۲۵۸.

۳. همان، ص ۵۱.

۴. ابن جوزی، جمال‌الدین، المنتظم، ۹/ ۲۶۰؛ ابن‌ابی‌الحدید، عبدالحمید، شرح نهج البلاغه، ۱/ ۵۳.

۵. شیروانی، زین‌العابدین، بستان السیاحة، ص ۱۳۳.

مقرب‌ترین اعمال را عملی می‌داند که دل را برانگیزد. او در این راستا، از انجام هر کردار، و بیان هر گفتاری که به تشدید، جویش و پویش عشق و وجد و ذوق، کمک کند، دریغ نخواهند کرد.^۱

باری! ابلیس، از فرمان خدا یعنی شریعت، سرپیچی کرد، اما این تمرد، مانع سلوک عاشقانه نمی‌شود؛ بلکه از لوازم و نتایج آن به حساب می‌آید. صوفیان نیز با صحنه‌گذاری بر این سلوک، و ستودن ابلیس در این تمرد، پای در مسیر شیاطین گذاشتند و هر آن‌چه را که تشدیدکننده عشق خیالی به خدا باشد، مرتکب شدند؛ حتی اگر با اراده تشریحی محبوبشان، در تضاد باشد.

عاشق اگر میل داشته باشد، شریعت را به جا می‌آورد و اگر آن را منافی حال و نفس خود بداند، بی‌درنگ رهاش می‌کند و یا به صورتی که موافق حال او است، آن را به جا می‌آورد. ممکن است روزی، مایل به خواندن هزار رکعت نماز باشد، اما روز بعد، رغبتی در ادای نماز فریضه نداشته باشد و آن را کنار بگذارد. چنان‌که در احوال شیخ مهنه، ابوسعید ابوالخیر آورده‌اند:

گاهی لباس پشمینه و گاهی حریر می‌پوشید [که بر مرد حرام است] و گاهی در روز، هزار رکعت نماز می‌خواند و گاهی حتی نمازهای واجبش را هم نمی‌خواند.^۲

سلوک عاشقانه ابلیس، مدعیان توحید را نمایان و رسوا ساخت. مدعیان شریعتمداری که ذره‌ای از تکالیف شرعی فرو نمی‌گذارند، اما در امتحان عشق الهی، رفوزه و سرافکنده می‌شوند. از جمله این مدعیان، انبیای اولوالعزم، به‌ویژه حضرت موسی شمرده شده‌اند، که هیچ بهره‌ای از سلوک عاشقانه و عشق به خدا نداشتند:

موسی با ابلیس، در عقبه طور به هم رسیدند. موسی گفت: چه منع کرد تو را از سجود؟ ابلیس گفت: دعوی من، معبود واحد را و اگر سجده کردمی آدم را مثل تو بودمی! زیرا که تو را ندا کردند و یک‌بار گفتند: ﴿انظر الی الجبل﴾، بنگریدی [فوری برگشتی] و مرا ندا کردند هزار بار ﴿اسجد لآدم﴾، و سجده نکردم.^۳

۱. گنابادی، علی، صالحیه، ص ۲۲۳.

۲. حلبی، علی‌اصغر، شناخت عرفان و عارفان ایرانی، ص ۲۰-۳۱.

۳. حلاج، حسین، مجموعه آثار حلاج، ص ۵۲.

یکی از مسلمات شریعت که صوفیان با آن، مخالفتی شدید داشتند، رمی جمرات بود. از این رو مریدان خود را از رفتن به حج، شدیداً نهی می‌کردند. آنها گرچه نمی‌توانستند به نحو علنی، ابراز مخالفت کنند، اما مریدان خویش را از رفتن به حج، باز می‌داشتند تا مرتکب رمی جمرات و سنگ‌زدن به شیطان نشوند.

ابوعباس قصاب، که مراسم برائت از ابلیس، و سنگ‌زدن به او در رمی جمرات راه، مخالف مبنای اعتقادی صوفیان می‌دانست و در صدد بازداشتن مردم از این سنت مهم و کلیدی اسلام بود، گفت:

«ابلیس کشته‌خداوند است. جوانمردی نبود، کشته‌خداوند خویش را سنگ‌انداختن». و گفت: «اگر در قیامت حساب در دست من کند، ببند که چه کنم: همه را در پیش کنم و ابلیس را مقام سازم، و لیکن نکند».^۱

حلاج و ابلیس

حسین بن منصور حلاج (متوفی ۳۰۹ ق)، از مهم‌ترین و اثرگذارترین چهره‌های صوفیان است که بی‌پرده، در باب تقدیس و تمجید از ابلیس سخن گفته است و دیگر مشایخ تصوف، همگی راه حلاج را در ابلیس‌شناسی پیموده‌اند.^۲ تاریخ تقدیس ابلیس به صورت رسمی و صریح، از حلاج آغاز می‌شود؛ گرچه جرقه آن، هم‌زمان با حسن بصری و انعقاد نطفه تصوف در اسلام زده شده بود. حلاج که به عنوان قهرمان دفاع از ابلیس شناخته می‌شود، در طلاسین ششم و هفتم از کتاب *طواسین*، پیرامون ابلیس و فرعون سخن گفته و به تمجید و تقدیس آنها پرداخته است.

حلاج که با اطمینان می‌توان گفت شیطان‌پرستی بزرگ در میان جماعت صوفیه بود، کار را به جایی رساند که ابلیس، یگانه‌مظهر شرارت در عالم هستی راه، هم‌ردیف پیامبر اسلام، یگانه‌مظهر بندگی و رحمت قرار داد و این‌گونه رسالت حسن بصری را در پیش گرفت:^۳

۱. عطار نیشابوری، فریدالدین، *تذکره الأولیاء*، القسم الثاني، ص ۱۸۶.

۲. نیکلسون، رینولد، *تصوف اسلامی و رابطه انسان با خدا*، ص ۱۷۴.

۳. ماسینیون، لویی، *مصائب حلاج*، ص ۲۹۱-۲۹۲؛ هم‌چنانکه خودش در دادگاه اعتراف کرد که دستورات کتاب *السنن حسن بصری* را در عبادات خویش جاری می‌ساخت.

او [ابلیس]، در آسمان داعی است و در زمین داعی است. در آسمان فرشتگان را دعوت می‌کرد و نیکی را به آنان نشان می‌داد، و در زمین، انسان‌ها را دعوت می‌کرد و زشتی‌ها را به آنان نشان می‌داد.^۱ در تمام اهل آسمان، موحدی به مانند ابلیس، وجود ندارد.^۲ پس [خدا] به او گفت: سجده کن! گفت من غیری را سجده نمی‌کنم.^۳ در خصوص عزازیل [ابلیس]، سخنانی وجود دارد. یکی آن‌که وی در آسمان و در زمین، مدعی است. در آسمان، فرشتگان را می‌خواند تا نیکویی‌ها را به ایشان نشان دهد و در زمین، آدمیان را فرا می‌خواند تا قبایح و بدی‌ها را به ایشان ارائه نماید.^۴

حلاج، نه تنها ابلیس، بلکه تمام مظاهر شرارت در اسلام را، به عنوان سمبل‌های مقدّس و اساتید سلوک الهی معرفی می‌کرد؛ به عنوان مثال، راجع به فرعون می‌گوید:

صاحب من و استاد من، ابلیس و فرعون است. به آتشش بترسیدند ابلیس را، از دعوی باز نگشت. فرعون را به دریا غرق کردند، و از پی دعوی باز نگشت.^۵

تلاش حلاج بر این بود که سیمای رسول خدا ﷺ را، از طریق قراردادن ابلیس در کنار آن حضرت، مخدوش سازد. لذا می‌گفت تنها دو جوانمرد در عالم وجود دارد؛ یکی ابلیس، و دیگری پیامبر اکرم ﷺ می‌باشد.^۶ شاید از همین جا بتوان به علت تلاش خستگی‌ناپذیر غربی‌ها برای احیاء، ترویج و گسترش نام و مکتب حلاج در میان مسلمین پی برد. نام حلاج و کلمات او در باب تقدیس ابلیس، رو به فراموشی بود و مسلمین از او، جز نامش چیزی به یاد نداشتند. تا این‌که دست استکبار و استعمار، از آستین برخی محقق‌نمایان غربی و مستشرقین بیرون

۱. حلاج، حسین، مجموعه آثار حلاج، ص ۵۴.
 ۲. همو، طواسین، ص ۱۰۲.
 ۳. همان.
 ۴. همان، ص ۱۰۳.
 ۵. یقلی، روزبهان، شرح سطحیات، ص ۳۷۳.
 ۶. عین‌القضات همدانی، عبدالله، تمهیدات، ص ۲۲۳.

زد و اشخاصی مانند لوئی ماسینیون،^۱ نسخه‌های مندرس کتب حلاج را احیا کرده و در ترویج شطحیات و تعالیم او در جوامع اسلامی، نهایت تلاش خود را صرف داشتند. لویی ماسینیون - مسیحی کاتولیک و شرق‌شناس فرانسوی‌الاصل و استاد علی شریعتی و هانری کربن در دانشگاه سوربن پاریس - تمام عمر خویش را صرف احیای کتب حلاج، و تألیف آثاری مانند *مصائب حلاج*، *آثار حلاج* و *دیوان حلاج* کرد. بدین ترتیب با احیای کلمات حلاج در باب ابلیس، عرفان‌های جعلی مانند عرفان حلقه، مهلت یافتند تا با استناد به سخنان حلاج، به پایه‌ریزی مبانی خود در مباحث شیطان‌گرایی و جن، اقدام ورزند.

بدین ترتیب حسین بن منصور حلاج، با تابوشکنی و خرق اجماع بی‌سابقه در جامعه اسلامی، راه را برای مشایخ بعدی خود، یعنی احمد غزالی و عین‌القضات همدانی هموار ساخت، تا با ریخته‌شدن خون او، دیگران بتوانند به راهش ادامه دهند و این دیدگاه را نشر و گسترش دهند.

اقتباس فرقه یزیدیه از اندیشه‌های حلاج

یکی از فرقه‌های انحرافی و غالبانه در مکتب اسلام، یزیدیه یا ایزدی‌ها نام دارد که امروزه در نواحی کردستان عراق و منطقه سنجار، ساکن بوده و همچون صوفیان، آموزه تقدیس ابلیس را، در زمره عقاید اصلی خود می‌شمارند.^۲ این فرقه در تقدیس و تمجید فراوان از ابلیس، متأثر از اندیشه‌های حلاج، غزالی و عبدالقادر گیلانی هستند و معتقد به رجعت حلاج در آخرالزمان، و پاک کردن دنیا می‌باشند.^۳ نظریه تقدیس ابلیس، در میان برخی از کلمات عبدالقادر گیلانی نیز به چشم می‌خورد. گیلانی که مؤسس طریقت قادریه محسوب می‌شود، در کتاب فتوح الغیب می‌گوید:

ابلیس را در خواب دیدم و خواستم تا او را بکشم. گفت: مرا به چه روی می‌کشی؟ گناه من چه بود، اگر قضای نیک رفته بود، من آن را نمی‌توانستم بد کنم و اگر بد رفته بود، هم نمی‌توانستم آن را بگردانم.^۴

1. Louis Massignon.

۲. مشکور، محمدجواد، فرهنگ فرق اسلامی، ص ۴۷۱.

۳. زرین کوب، عبدالحسین، جستجو در تصوف ایران، ص ۱۰۷.

۴. گیلانی، عبدالقادر، فتوح الغیب، ص ۱۳۹؛ در این نقل قول، تقدیس ابلیس بر پایه اندیشه جبر صورت گرفته است.

نَسَبِ عَدِي بْنِ مَسَافِرٍ (متوفی ۵۵۷ ق)، صوفی سنی‌مذهب و مؤسس فرقه یزیدیه، به بنی‌امیه می‌رسد. او با محمد و احمد غزالی، ارتباط تنگاتنگ داشته و بی‌تردید، از اندیشه آنها در بسط نظریه تقدیس ابلیس در فرقه یزیدیه، بهره برده است.^۱ امروزه فرقه یزیدیه، به علت این که شیطان را «طاووس الملائكة»^۲ عنوان داده‌اند و همچون صوفیان، به تقدیس او دامن می‌زنند، در زمره فرقه‌های شیطان‌پرست شمرده می‌شوند. در حمله داعش به عراق و سوریه، جمعیت زیادی از آنها به همین جهت کشته شدند. حال سؤال این‌جا است که اگر یزیدیان، به علت بازگو کردن شمه‌ای از کلمات صوفیان، شیطان‌پرست خوانده می‌شوند، چرا رهبران آنها مانند حلاج، باید عارفان بالله خوانده شوند؟!

تقدیس ابلیس در اشعار شاعران صوفی

حلاج، به دلیل بیان بی‌پروای اعتقادات صوفیان در باب تقدیس ابلیس و «فناء فی الله»، به فتوای علمای شریعت و طریقت، از جمله جنید بغدادی کشته شد. بعد از قتل حلاج، صوفیان محافظه‌کارانه عمل می‌کردند و دیگر نمی‌توانستند به صورت علنی، به بیان چنین سخنانی دامن بزنند؛ زیرا می‌دانستند چنین کاری، به قیمت جان آنها و خاموشی نهضتشان تمام می‌شود. لذا مادامی که قدرت‌های سیاسی و اجرایی را حامی و همراه خود نیافتند، عقایدشان را در لفافه و به صورت شعر، و با زبان رمزگونه و قابل تأویل به جامعه تزریق می‌کردند؛ آن هم شعر فارسی که در آن، حتی قبیح‌ترین واژه‌ها مانند می و شراب را، می‌توان به عشق الهی و بارقه نور خداوند، توجیه و تأویل کرد.

سنایی

سنایی اولین شاعری بود که عهده‌دار این مسئولیت شد و موضوع تقدیس ابلیس را وارد شعر فارسی کرد. او بدون این که مورد تعرض کسی واقع شود، عقاید باطل خود را در جامعه اسلامی گسترانید. سنایی با تلفیقی از چهار مبنای موجود در توجیه

۱. خاتمی، احمد، فرهنگ علم کلام، ص ۲۳۳.

۲. این لقب نیز از کتب صوفیان اخذ شده است: رازی، یحیی بن معاذ، جواهر التصوف، ص ۱۲۶.

کفر ابلیس، یعنی عشق به خدا، مسلک جبر، فریب خوردن توسط خدا، و کارگزاری
 حضرت حق، با اشاره به خلقت نوری ابلیس، چنین می‌سراید:
 با او دلم به مهر و مودت یگانه بود
 سیمرغ عشق را دل من آشیانه بود
 بر درگهم، ز خیل فرشته سپاه بود
 عرش مجید، جاه مرا آستانه بود
 در راه من نهاد، نهان دام مکر خویش
 آدم میان حلقهٔ آن دام، دانه بود
 می‌خواست تا نشانهٔ لعنت کند مرا
 کرد آن چه خواست، آدم خاکی بهانه بود
 بودم معلم ملکوت اندر آسمان
 امید من به خلد برین جاودانه بود
 هفتصد هزار سال به طاعت ببوده‌ام
 وز طاعتم هزار هزاران خزانه بود
 در لوح خواندم که یکی لعنتی شود
 بودم گمان به هر کس و بر خود گمانه بود
 آدم ز خاک بود و من از نور پاک او
 گفتم «یگانه من بوم» و او یگانه بود
 گفتند سالکان که نکردی تو سجده‌ای
 کاین بیت بهر بینش اهل زمانه بود
 دانستم عاقبت که به ما از قضا رسید
 صد چشمه آن زمان ز هر دو چشم روانه بود
 ای عاقلان عشق! مرا هم گناه نیست
 ره یافتن به جانبشان بی‌رضا نبود^۱
 وی هم چنین می‌گوید:

از توبه و از گناه آدم
 سربسته بگویم ار توانی
 خود هیچ ندانی ای برادر
 بردار به تیغ فکرش سر

۱. سلطان ولد، *انتهانامه*، ص ۳۳۶.

نزدیک یکی به سوی داور	درویش کند ز راه ترتیب
آن جا که نبود شخص نان خور	در خلد چگونه خورد گندم
کز خلد نهاد پای بر در	بل گندمش آن گهی بیایست
ابلیس نیامده ز مادر	این جمله همه بدیده آدم
مجبور بدست یا مخیر	در سجده نکردنش چه گویی
ور عاجز بد خدا ستمگر	گر قادر بد خدای عاجز

عطار نیشابوری

یکی دیگر از شاعران صوفی که به پیروی از سنایی، موضوع بی‌گناهی و عاشق جلوه‌دادن ابلیس را در اشعار خود آورده است، فریدالدین عطار نیشابوری (متوفی ۶۲۷ ق) است. وی در کتاب مصیبت‌نامه، دنیا را بازار شیطان می‌داند که بدون او، کار خریدوفروش معطل می‌ماند و تا حدودی، وجود او را ضروری می‌داند.^۱ در جای دیگر، علت سجده‌نکردن ابلیس را با یک حکایت و تمثیل، موحذبودن و غیرحق‌نخواستن ابلیس می‌داند.^۲ عطار در کتاب دیگر خود، علت سجده‌نکردن ابلیس را، اطلاع او از اسرار می‌داند؛ یعنی فرشتگان که به آدم سجده کردند، از اسرار مطلع نبودند، اما ابلیس از این سرّ، مطلع بود.^۳ او در اشعار ذیل، ابلیس را خواهان عشق منفرد و منحصربه‌فرد خداوند معرفی می‌کند:

همین افتاده بود ابلیس را نیز	که قهر حق طلب کرد از همه چیز
بسی می‌دید لطفش را خریدار	ولی او بود قهرش را طلبکار
چو تنها قهر حق را طالب آمد	به مردی بر بسی کس غالب آمد
چو در وجه حقیقی متّهم شد	کمر بست او و حالی با قدم شد
و لعنت خلعتِ درگاه او بود	چو زان درگاه بود او را نکو بود
بدان لعنت حریفِ مرد و زن شد	بسی خلق جهان را راهزن شد
از آن لعنت گرش قوّت نبود	کجا با خلق این قوّت نمودی

۱. اشرفزاده، رضا، «تجلی شاعرانه اساطیر و روایات در شعر عطار نیشابوری»، دانشگاه مشهد، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، ۱۳۵۶ ش، ص ۹۹.
 ۲. عطار نیشابوری، فریدالدین، مصیبت‌نامه، ص ۲۳۳-۲۴۳.
 ۳. همو، الهی‌نامه، ص ۴۰۷.

چو آن لعنت خوشش آمد امان خواست به جان بگزید، عمر جاودان خواست
 که با خلعت چو بستانند نازش بدان نازش بوَد عمرِ درازش
 نیامد بر کسی لعنت پدیدار که او شد طوق لعنت را خریدار
 ز حق آن لعنتش پر برگ آمد اگرچه دیگران را مرگ آمد^۱
 عطار در کتاب *منطق الطیر*، ادعا می‌کند که خداوند وقتی دید ابلیس بر آن راز
 آگاه شد، خواست تا او را از بین ببرد که این راز بر جهانیان فاش نشود. وی در این
 رابطه، چنین می‌سراید:

حق تعالی گفتش ای جاسوس راه تو به سِرِّ دزدیدنی این جایگاه
 گنج چون دیدی که بنهادم نهان بُکُشَمَت تا بر نگوئی در جهان
 زان که اندر خفیه بیرون از سپاه هر کجا گنجی که بنهد پادشاه
 بی‌شکی بر چشم آن کس کان نهد بکشد او را و خطش بر جان نهد
 مردِ گنجی، دید[ه] گنجی اختیار سِر بریدن بایدت کرد اختیار^۲

فخرالدین عراقی

یکی از شاعرانی که در باب تقدیس ابلیس شعر سروده است، فخرالدین عراقی
 می‌باشد. او از شاعران صوفی سدهٔ هفتم هجری است و در دیوان خود، چنین می‌سراید:
 خود کرده رهنمایی آدم به سوی گندم
 ابلیس بهر تأدیب اندر میان نهاده
 خود کرده هرچه کرده وانگه به این بهانه
 هر لحظه جرم و عصیان بر این و آن نهاده
 کس را در این میانه چون و چرا نزیبید
 هر کس نصیب او را هم غیب‌دان نهاده^۳

مولوی

جلال‌الدین محمد بلخی (مولوی)، بزرگ‌ترین و برجسته‌ترین شاعر صوفی

۱. همان، ص ۱۵۰.

۲. همو، *منطق الطیر*، ص ۲۸۸.

۳. عراقی، فخرالدین، *کلیات عراقی*، ص ۲۶۷.

پارسی گو، از قافله تنزیه کنندگان ابلیس جا نمانده و مانند سنایی و عطار، با طرح حکایات و تمائیل شیرین و جذاب، عقاید مسموم صوفیانه در تقدیس و تمجید از ابلیس را، در بدنه جامعه تزریق کرده است. مولوی برای دفاع از ابلیس و دعوت کننده بودن او به خیر و خوبی، پای معاویه را نیز به میدان باز می کند و همزمان، از دو عنصر و تجلی شر در عالم، به عنوان دو موجود الهی و پاک یاد می کند.

وی در دفتر دوم مثنوی حکایتی را بیان می کند که ابلیس، سحرگاه به قصر معاویه رفت و او را از خواب بیدار کرد تا نماز او فوت نشود! معاویه وقتی او را شناخت، از علت انجام چنین کاری سؤال کرد و ابلیس در پاسخ گفت: تو را بیدار کردم که نماز بخوانی و آه و افسوس فوت شدن نماز، نصیب تو نشود. معاویه نیز در جواب می گوید: تو راهزن دل و دین مردمان هستی و من مرد میدان مکر و تلبیس تو نیستم.

چنین افسانه‌ای مانند دیگر افسانه‌های خیالی مولوی، در هیچ یک از کتب تاریخی و روایی فریقین وارد نشده است. ملای رومی با این حکایت، از عقیده خود پرده برداشته و با یک تیر، دو نشان می زند: از طرفی یکی از شخصیت‌های بدنام تاریخ اسلام و بزرگ‌ترین دشمن امیرالمؤمنین علیه السلام را، فردی مؤمن معرفی می کند که راه را از چاه تشخیص داده و در مقابل ابلیس و کید او، جبهه گیری کرده است، و در نهایت، او را دشمن ابلیس معرفی می کند. از طرف دیگر، ابلیس را دعوت کننده به خیر و خوبی و نماز می خواند.

مولوی در داستان مواجهه ابلیس با معاویه، یک مناظره خیالی ترتیب داده و دیدگاه اهل طریقت در تقدیس ابلیس را، از زبان خود ابلیس بیان می دارد. او سعی دارد که تمرّد ابلیس از دستور خداوند، و تکبرورزیدن او را به مسئله سلوک عاشقانه و جبر عرفانی حواله دهد و همچون سلف خود، یعنی غزالی و عین‌القضات همدانی، ابلیس را رند عاشق پیشه‌ای معرفی کند که دیدگانش از غیرخدا بسته بود. اشعار مولوی در معرفی ابلیس، به گونه‌ای است که اگر انسان نداند درباره چه کسی بیان شده است، گمان می برد که یکی از اولیا و انبیای بزرگ الهی را وصف می کند. وی چنین می سراید:

گفت ما اول فرشته بوده‌ایم راه طاعت را به جان پیموده‌ایم
 سالکان راه را محرم بدیم ساکنان عرش را همدم بدیم
 ما هم از مستان این می بوده‌ایم عاشقان درگه وی بوده‌ایم
 ناف ما بر مهر او بیرده‌اند عشق او در جان ما کاریده‌اند
 گر عتابی کرد دریای کرم بسته کی گردند درهای کرم
 اصل نقدش، داد و لطف و بخشش است قهر بر وی چون غباری از غش است
 ترک سجده از حسد گیرم که بود این حسد از عشق خیزد نه جحود
 هر حسد از دوستی خیزد یقین که شود با دوست گیری هم‌نشین
 بی‌گنه لعنت کنی ابلیس را چون نبینی از خود این تلبیس را
 نیست از ابلیس از تست ای غوی که چو روبه سوی دنبه می‌دوی^۱
 مولوی در زبان نثر نیز، جرم ابلیس را این‌گونه توجیه کرده و می‌نویسد:

ابلیس را به این جرم و مقابله‌ی نمودن و با خدا جدال کردن، لعنت کرد و دور کرد. گفت: «یا رب آه همه تو کردی و فتنه تو بود، مرا لعنت می‌کنی و دور می‌کنی؟» و چون آدم گناه کرد، حق تعالی آدم را از بهشت بیرون کرد. حق تعالی به آدم گفت که «ای آدم! چون من بر تو گرفتم و بر آن گناه که کردی، زجر کردم، چرا با من بحث نکردی؟ آخر ترا حجت بود؛ نمی‌گفتی که همه از دوست و تو کردی؛ هرچه تو خواهی در عالم، آن شود و هرچه نخواهی، هرگز نشود. این چنین حجت راست مبین واقع داشتی، چرا نگفتی؟» گفت: «یا رب! می‌دانستم الا ترک ادب نکردم در حضرت تو و عشق نگذاشت که مؤاخذه کنم».^۲

این‌که در دیگر اشعار مولوی اشاراتی مبنی بر شرارت، انحراف و خطای شیاطین و ابلیس دیده می‌شود، به عنوان این است که مردم، این موجود را نماد شرارت و خیانت می‌دانند. لذا در زبان شعر نیز، از تفکر رایج و مشهور تبعیت شده است. و گرنه بینش مولوی درباره اصل فلسفه وجودی ابلیس و تمرّد وی از فرمان سجده به حضرت آدم، در زبان نظم و نثر، به صراحت بیان شده و به تبعیت او از اندیشه تقدیس ابلیس، کاملاً گواهی می‌دهد.

۱. مولوی بلخی، محمد، مثنوی معنوی، ص ۲۵۸.

۲. همو، فیه ما فیه، ص ۱۲۰.

تقدیس ابلیس در اندیشه احمد غزالی

موضوع بی‌گناه بودن ابلیس در جریان سجده‌نکردن به حضرت آدم، به تدریج در جامعه اسلامی ریشه دوانده بود. در مرحله بعد، نوبت به این رسیده بود که این موضوع به طور علنی و بی‌پرده، در سطح جامعه و بر فراز منابر و درون مساجد و تکایا، برای مردم مطرح شود. وضعیت به گونه‌ای شده بود که اگر یک صوفی، همان سخنان دو قرن پیشین حلاج را تکرار می‌کرد، مورد هجوم و تکفیر قرار نمی‌گرفت؛ زیرا بسترهای لازم برای تصریح به این اندیشه، طی چندین قرن، و با مهارت و دقتی درخور، فراهم گشته و این نگرش انحرافی، سالیان سال در اشعار شاعران و تفاسیر قرآنی، به عنوان دیدگاهی عارفانه مطرح شده بود؛ به حدی که اگر کسی روی منبر هم از ابلیس جانب‌داری می‌کرد، مردم واکنش قابل توجهی نشان نمی‌دادند؛ زیرا مستندات برای آن کلمات، در اشعار و تفاسیر پیدا شده بود.

احمد غزالی، با نفوذی^۱ که در دستگاه حکومت و میان مردم پیدا کرده بود، به راحتی تفکر تقدیس ابلیس را، بدون این که حتی قطره‌ای خون از بینی‌اش خارج شود، به تندترین و افراطی‌ترین وجه ممکن، بر فراز منابر مطرح کرد. او راهی را که حسن بصری با خون دل آغاز، و حلاج با اعطای جان ادامه داده بود، به آسانی سپری کرد و این تفکر را، به واپسین مراحل خود رساند.

مهم‌ترین مبنای نظری و عملی در مکتب صوفیانه احمد غزالی، سلوک جمال‌گرایانه با محوریت عشق‌ورزیدن است. او که در این وادی، حتی از عشق به مردان نیز، بی‌پرده سخن می‌گفت و پیش روی علمای شریعت، شاهدان را بر فراز منبر می‌بوسید، ابایی از «سیدالموحدین» خواندن ابلیس نداشت. او در این رابطه می‌گوید:

هرچند که ملعون است، اما در حقیقت عاشقی است که بار لعنت معشوق را
به دوش می‌کشد. او جز معشوق خود که حق تعالی بود، نمی‌خواست و لذا
سیدالموحدین بود.^۲

۱. در نفوذ او همین داستان بس که روزی شیخ‌الشیوخ بغداد از او اجازه ملاقات خواست و وقتی غزالی را در کنار خواجگان دید بد حالت شد. غزالی به محض این که در چهره او تغییر دید، گفت: گم شو احمق!
۲. پورجوادی، نصرالله، سلطان طریقت، ص ۴۵-۴۶.

احمد غزالی که در زمرة اقطاب ذهبیه و نعمت‌اللهیه نیز قرار دارد، در جای دیگر چنین می‌گوید:

این‌جا بود که چون به ابلیس گفتند: ﴿وَإِنَّ عَلَيْكَ لعنتی﴾، گفت: ﴿فبعزتک لاغوینهم اجمعین﴾؛ یعنی من خود از تو، این تعزز دوست دارم که تو را هیچ‌کس در تویی نبود و درخور. اگر تو را چیزی در خورد بود، نه کمال بود و نه عزت.^۱

غزالی، با تلفیق مبنای عشق و جبر در دفاع از ابلیس، صریحاً بر این نکته تأکید می‌کند که سراسر مسیر عشق، جبر محض است و رکن اساسی در این مسیر، ترک اختیار و تسلیم‌شدن در برابر مقدرات الهی می‌باشد. وی از جمله مدافعانی است که اعتقاد به تقدیر ازلی و قسمت الهی، در امتناع ابلیس از سجده بر آدم، در آثار او پررنگ‌تر بوده و معتقد است که اصولاً اختیار، امری حقیقی محسوب نمی‌شود و پنداری بیش نیست. او به همین دلیل، ترکیب «پندار اختیار» را به کار می‌برد. نفوذ غزالی به اندازه‌ای بود که حتی سلطان را نیز، مانع نشر دیدگاه خود نمی‌دانست؛ لذا به همه نشان داد که یک صوفی اگر بخواهد با صراحت سخن بگوید، چنین عقیده‌ای دارد: «من لم يتعلم التوحيد من ابليس، فهو زنديق».^۲

یکی از نویسندگان در رابطه با تأثیرپذیری صوفیان به خصوص غزالی، در زمینه تقدیس ابلیس، از عرفان معانی چنین می‌گوید:

گزار نیست که اگر ادعا کنیم که خواجه احمد غزالی نیز، از جمله کسانی است که با این‌گونه آثار آشنایی داشته و از تقابل نور و ظلمت و ماجرای هورمزد و اهریمن، در تفسیر داستان آدم و ابلیس بهره گرفته است.^۳

عین‌القضات، ستایشگر بزرگ ابلیس

عین‌القضات، بعد از آشنایی با احمد غزالی و انقلابی که خود از آن، به «واقعه»

۱. مجاهد، احمد، مجموعه آثار فارسی احمد غزالی، سوانح العشاق، ص ۱۶۵.

۲. ابن جوزی، جمال‌الدین، المنتظم، ۹/ ۳۶۰؛ سبط بن جوزی، یوسف، مرآة الزمان، ص ۱۱۹؛ ابن‌ابی‌الحدید، عبدالحمید، شرح نهج البلاغه، ۱/ ۵۳.

۳. ابراهیمی دینانی، غلامحسین، دفتر عقل و آیت عشق، ۱/ ۳۱۴.

تعبیر می‌کند، به نشر و بسط دیدگاه استاد و سلف خود می‌پردازد. عین‌القضات از مهم‌ترین صوفیانی است که در راستای تطهیر چهره ابلیس و تقدیس او، به حسین بن منصور حلاج اقتدا کرده و از جان خود گذشت. وی با استفاده از مبنای جبرگرایی، در رابطه با ابلیس می‌گوید:

گیرم که خلق را اضلال، ابلیس کند، ابلیس را بدین صفت که آفرید؟^۱

او سعی دارد این‌طور وانمود کند که گمراه کردن خلائق، به دست خداوند متعال است، نه ابلیس.

هم‌چنین در راستای تخریب چهره پیامبر اکرم ﷺ، به نوعی هم‌طرزازی میان ایشان و ابلیس قائل شده و می‌گوید:

رسول خدا ﷺ مظهر جمال، و ابلیس مظهر جلال حضرت حق است.^۲

وی ابلیس را عاشقی معرفی می‌کند که می‌خواست بر خلاف ارادت معشوق، عملی انجام ندهد. او می‌گوید: «گناه ابلیس عشق او به خدا بود».^۳

هم‌چنین می‌گوید:

جوانمرد را فرمان، بیرون است و ارادت، درون. اگر مثلاً پدری فرزند خود را گوید که بسیار مرا منواز که از تو خجل شدم، و آن پسر، اکرام پدر زیادت کند، مخالف او نیست؛ لعمری مخالف فرمان اوست، و لیکن مخالف ارادت نیست. اگر سلطان محمود و اباز گفتی که برو، خدمت دیگری کن، و او برفتی، خطا بودی. آن کسی که در آن مقام، فرمان برد، ناپخته است.^۴

طبق دیدگاه عین‌القضات، ابلیس عاشق صادقی است که نزد او، مهر و قهر و رحمت و لعنت معشوق، تفاوتی ندارد و لعنت را به خاطر این‌که هدیه و یادگار معشوق است، به جان می‌خرد:

دریغاً، کمال عشق را مقامی باشد از مقامات عشق که اگر دشنام معشوق

۱. عین‌القضات همدانی، عبدالله، تمهیدات، ص ۱۸۸.

۲. همان، ص ۷۳.

۳. همان، ص ۴۸۸.

۴. عین‌القضات همدانی، عبدالله، نامه‌های عین‌القضات همدانی، ۱/ ۷۵.

شود، او را خوش تر از لطف دیگران آید، دشنام معشوق به از لطف دیگران داند، و هر که نداند او را، در راه عشق بی خبر باشد...^۱

حال باید دید از نظر عین القضاة، ابلیسی که چنین مقام بلند و رفیعی را دارا می‌باشد، چه تفاوتی با رسول اکرم ﷺ دارد؟! او در این رابطه می‌نویسد:
ای دریغا، گناه ابلیس عشق او آمد با خدا! و گناه مصطفی دانی که چه آمد؟ عشق خدا آمد با او: یعنی عاشق شدن ابلیس خدا را، گناه او آمد؛ و عاشق شدن خدا پیغامبر را، گناه او آمد که ﴿لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ﴾ این سخن را نشان شده است.^۲

تفاوت ابلیس با پیغمبر اکرم ﷺ در این است که ابلیس، عاشق خدا بود، ولی خدای متعال، عاشق فرد دیگر، یعنی پیغمبر اکرم ﷺ بود. لذا گناه او را بخشید، ولی گناه ابلیس را بخشید و لازم است که ابلیس، زجر عاشق شدن را به دوش کشد.

عین القضاة همدانی، این صوفی شطاح، اصرار دارد که با کنارهم قراردادن رسول اکرم ﷺ و ابلیس، از منزلت آن رسول الهی کاسته و به مقام آن موجود شریر بیفزاید:

اما هرگز دانسته‌ای که خدا را دو نام است: یکی ﴿الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾، و دیگر ﴿الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ﴾. از صفت جباریت، ابلیس را در وجود آورد؛ و از صفت رحمانیت، محمد را. پس صفت رحمت، غذای احمد آمد، و صفت قهر و غضب، غذای ابلیس.^۳

تقدیس ابلیس در تفاسیر قرآن صوفیه

بعد از ورود اندیشه تقدیس ابلیس به ادبیات و شعر فارسی، و خوگرفتن فرهنگ مردم با این سخنان و زدوده شدن زشتی تقدیس ابلیس توسط یک مسلمان، پای این آموزه‌های کفرآلود، به تفاسیر قرآنی هم گشوده شد. دین مبین اسلام، نظر خود

۱. همان، ۱/ ۴۶۶.

۲. همو، تمهیدات، ص ۲۲۹.

۳. همان، ص ۲۲۷.

راجع به ابلیس را، در قرآن کریم به صراحت بیان می‌دارد و دیدگاه مسلمین در باب ابلیس و شیاطین، چیزی غیر از نص آیات محکم الهی نیست.^۱

به همین جهت مهم‌ترین مانع ترویج اندیشه تقدیس ابلیس در میان مسلمین، آیات صریح الهی در مذمت ابلیس و کفر او بود. از همین رو، صوفیان، دست به کار شده و با حربۀ همیشگی خود، یعنی تأویل‌های بی‌ضابطه آیات قرآن، آنها را در معرفی سیمای حقیقی ابلیس، تهی از معنا ساخته و تمام ظواهر را توجیه کرده و افسانه‌های خیالی خود پیرامون عشق ابلیس به خدا را، در قالب باطن‌ها، اعماق و اسرار قرآنی، به مردم عرضه کردند. در این وهله، صوفیان با وارد ساختن اندیشه تقدیس ابلیس به تفاسیر قرآنی، گام موثری در راستای زدودن ننگ کبر و کفر، از چهره ابلیس برداشتند.

صوفیان که همواره عقائد خود را در تعارض با آیات شریفه می‌دیدند، آموزه‌های صوفیانه را به عنوان باطن و معنای نهفته در عمق آیات معرفی کردند، که تنها برای اهل سلوک، و با کشف و شهود حاصل می‌شود. باطنی که کاملاً با ظاهر آیات، در تضاد قرار دارد و درواقع، مراد و مقصود حضرت حق از بیان عبارات و کلمات قرآنی را، لغو و بی‌حاصل می‌سازد. این نوع تفسیر باطنی، در تمام اعتقادات صوفیه از جمله تقدیس ابلیس، نمایان است. آنان به صراحت گفته‌اند که فرمان «اسجدوا لآدم»، در باطن، به «لا تسجد لغيري» تأویل می‌گردد.^۲

این رسالت فرقه‌ای در تصوف، اولین مرتبه، بر دوش رشیدالدین ابوالفضل میبیدی در تفسیر کشف الاسرار، نهاده شد. او که مدعی است تفسیری در شرح تفسیر خواجه عبدالله انصاری نگاشته است، در تفسیر آیات مربوط به خلقت آدم، و احتجاج ملائکه با خدا، و امر خدا به سجده بر آدم و تمرد ابلیس در النوبة الثالثة، زهر مهلک صوفیانه خود را این‌گونه وارد می‌سازد:

۱. بقره: ۳۴ ﴿وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوْۤا اِلَّاۤ اِبْلِیْسَۙ اَبٰی وَّ اسْتَكْبَرَ وَّ كَانَ مِنَ الْکٰفِرِیْنَ﴾؛ کهف: ۵۰ ﴿وَ اِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوْا اِلَّاۤ اِبْلِیْسَۙ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ اَمْرِ رَبِّهٖۙ فَتَتَّخِذُوْنَهٗ وَّ دُرِّیْتَهٗۙ اَوْلِیَآءَ مِنْ دُوْنِیْ وَّ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّۭۙ بَشَرٌ لِّلطَّٰلِمِیْنَۙ بَدَلًا﴾؛ اسراء: ۶۳ ﴿قَالَ اذْهَبْ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَاِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاؤُكُمْ جَزَآءٌۭ مُّوْفُوْرًا﴾.

۲. عین‌القضات همدانی، عبدالله، تمهیدات، ص ۲۲۷: «دریغا چنان که جبریل و میکائیل و فرشتگان دیگر در غیب می‌شنیدند که «اسجدوا لآدم»، در غیب عالم الغیب و الشهادة باز او گفت: «لا تسجد لغيري»».

ابلیس وقتی بر آدم رسید گفت: بدان که تو را روی سپید دادند و ما را روی سیاه. غزه مشو که مثال ما همچنان است که باغبانی درخت بادام نشانند در باغ، و بادام به بر آید، آن بادام، به دکان بقال برند و بفروشند. یکی را مشتری خداوند شادی باشد و یکی را مشتری خداوند مصیبت. آن مرد مصیبت‌زده، آن بادام‌ها را روی سیاه کند و بر تابوت آن مرده خویشت می‌باشد؛ و خداوند شادی، آن را با شکر برآمیزد و همچنان سپیدروی، بر شادی خود نثار کند. یا آدم! آن بادام سیاه که بر سر تابوت می‌ریزند، ماییم، و آن چه بر سر آن شادی نثار می‌کنند، کار دولت توست. اما دانی که باغبان یکی است و آب از یک جوی خورده‌ایم. اگر کسی را کار با گل افتد، گل بوید و اگر کسی را به خار باغبان افتد، خار در دیده زند.^۱

میبدی در تفسیر عرفانی خود، داستان تمرد ابلیس را، ماجرای قهری و جبری می‌داند که از روز ازل، جاری بوده و خداوند، ذلت و خواری ابلیس را می‌خواسته و در عین حال، مقدر کرده بود تا آدم، عزیز و محبوب گردد:

جان و جهان با دولت بازی نیست و سعادت بهایی نیست، رنج روزگار و کد کار، ابلیس دید و به بهشت آدم رسید. طاعت بی‌فترت، ابلیس را بود و خطاب ﴿اشْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ﴾ آدم یافت... .

ذوالنون مصری گفت:

در بادیه بودم، ابلیس را دیدم که چهل روز سر از سجود برداشت. گفتم یا مسکین! بعد از بیزاری و لعنت، این همه عبادت چیست؟ گفت یا ذالنون! اگر من از بندگی معزولم، او از خداوندی معزول نیست.

شوریده شد ای نگار دهر من و تو پر شد ز حدیث ما به شهر من و تو
چون قسمت وصل کرده آمد به ازل هجر آمد و گفت و گوی بهر من و تو^۲

ابن عربی و میناسازی برای تقدیس ابلیس

محبی‌الدین ابن عربی (متوفی ۶۳۸ ق) بزرگ‌ترین نظریه‌پرداز صوفیه، در قرن

۱. میبدی، ابوالفضل، کشف‌الأسرار، ۱/ ۱۶۱.

۲. همان، ۱/ ۱۶۰.

هفتم هجری پا به عرصه گذاشت و با درآمیختن آموزه‌های شهودی تصوف و مبانی فلسفی، به عقاید و آرای مشایخ صوفیه، لباس عقلانیت پوشانید. جهان‌بینی ارائه‌شده توسط ابن‌عربی، دیگر به بی‌گناهی و عاشق‌جلوه‌دادن ابلیس ختم نمی‌شد؛ بلکه مطابق آن، تمام لشکریان شیاطین انس و جن، مهره‌های خدا دانسته می‌شدند و از قضای روزگار، باید نقش خود را در طول زندگی ایفا می‌کردند. ابن‌عربی با مطرح کردن موضوع اعیان ثابت‌ه و استعدادهای آنها، قدمی تازه در نحوهٔ مجبوربودن مخلوقات برداشت.

کدامین اختیار ای مرد جاهل کسی را کاو بود بالذات باطل
چو بود تست یکسر همچو نابود نگویی اختیارت از کجا بود^۱
ابن‌عربی در رابطه با ابلیس و اغواگری او، به صراحت مسئلهٔ مجبوربودنش را مطرح کرده و می‌نویسد: «و هو مجبور فی الاغواء».^۲

وی حتی علت لعن ابلیس را نیز، به مسئلهٔ جبر و قدر نسبت داده و می‌گوید:
و اتضح سرّ إبلیس فیهم، فإذا هو و من سجد له سیّان، فإنهما ما تصرفا إلا
عن قضاء سابق، و قدر لاحق، لا محیص لهما عنه، فلا بدّ لهما منه.^۳

او بیان می‌کند که سعادت و کمال هر موجودی، متناسب با عین ثابتۀ او است. یعنی ابلیس با اغوای مردم، و ابن‌ملجم با کشتن امیرالمؤمنین علیه السلام، و شمر با بریدن سر مبارک سیدالشهدا علیه السلام، به کمال خود دست می‌یابند. ملاصدرا، از شارحین مکتب ابن‌عربی می‌نویسد:

لکل نوع کمال یخصّ به و به سعاده... و للشیطان فی اغوائه و اضلاله
لاقرانه و اعوانه؛^۴ برای هر نوع از موجودات، کمال و سعادت مخصوص به
او است... و کمال و سعادت شیطان، در اغوا و گمراه کردن یارانش است.

ابن‌عربی با طرح دیدگاه وحدت‌شخصیۀ وجود، مدعی شد که در عالم، یک وجود
و موجود بیشتر نیست و آن هم خدا می‌باشد و خدا و تجلیات او، سرتاسر خیر محض

۱. ابن‌ترکه، علی، شرح گلشن راز، ص ۱۵۹.

۲. ابن‌عربی، محیی‌الدین، الفتوحات المکیه، ۱۰/ ۴۱۷.

۳. همان، ۲/ ۲۰۱.

۴. صدر المتألهین، محمد، شرح أصول الکافی، ۱/ ۱۶۵.

هستند. در این بینش، هرچه در عالم قرار دارد، تجلیات و ظهورات خدا می‌باشند و عین ذات او هستند. این دیدگاه، شرور را از سراسر نظام هستی طرد و نفی می‌کند و همهٔ موجودات را دارای شرافت، طهارت و علو ذاتی می‌داند. بر اساس این آموزه، تفاضل و تقابل، به هیچ وجه در نظام هستی راه ندارد، چه برسد به این که شرّ، وجود داشته باشد.

در این مکتب، ابلیس، تجلی صفت قهر و جلال خدا، خیر محض و مظهر اسم «مضلّ» خداوند است:

لأنّ إبليس مظهر اسم «المضلّ»، و هو من الأسماء الداخلة في الاسم «الله»، الذي مظهره آدم عليه السلام^۱؛ ابلیس مظهر اسم «المضلّ» است که این اسم، از اسمای داخل در اسم «الله» بوده که مظهر او آدم می‌باشد.

شارحین مکتب ابن عربی، در تقدیس ابلیس به حدی مبالغه داشتند که او را عقل ثانی و ملک مقرب پروردگار پنداشته و گفتند:

قال بعض العارفين: العقل الأوّل ملك مقرب، وكله الله تعالى بالدعوة إليه سبحانه، و العقل الثاني ملك وكله الله تعالى بالدعوة إلى عالم الصورة لتعميره. فصار لبعده عن الحضرة و دعوته الإنسان إلى أكل شجرة الطبيعة شيطاناً، و هو لا يزال يدعو الإنسان إلى الدنيا و عمارتها بمعاونة القوى الطبيعية، التي هي رفقاء النفس.^۲

برخی عارفان گویند: عقل اول ملک مقرب است که خداوند او را برای دعوت به خویش، وکیل کرده است و عقل ثانی ملکی است که خداوند او را برای دعوت به عالم صور به جهت تعمیر و آبادانی آن، وکیل گردانیده است. پس او به خاطر دوری از حضرت ربوبی و دعوت انسان کامل به خوردن از شجرهٔ طبیعت، تبدیل به شیطان شده، و بی‌درنگ و به کمک قوای طبیعی که رفقای نفس هستند، انسان را به دنیا و آبادانی آن، دعوت می‌کند.

باید توجه داشت که طبق این جهان‌بینی، اساساً گمراهی و صراط غیرمستقیم، سالبه به انتفای موضوع است و تمام شرایع و اعمال، بر حق می‌باشند:

۱. جامی، عبدالرحمن، نقد النصوص، ص ۱۰۹.

۲. همان.

و كانوا في السعي في أعمالهم على صراط الرب المستقيم، لأن نواصيهم كانت بيد من له هذه الصفة؛^۱ پس مجرمين [که سعی آنها انجام کار زشت است]، بر صراط مستقیم الهی‌اند؛ چون سرنوشت آنان به دست کسی است که بر این صفت [صراط مستقیم] می‌باشد. فكل ماش فعلى صراط الرب المستقيم. فهو غير مغضوب عليهم من هذا الوجه و لا ضالون؛^۲ هر رونده‌ای، بر صراط مستقیم خدایی است... .

ممکن است برای خواننده، حیرت‌انگیز باشد و بپرسد که طبق این دیدگاه، عقاب و عذاب موجودات شرور در جهنم چه می‌شود؟ پاسخ ابن عربی و هم‌فکرانش، در این رابطه چنین است:

و أما أهل النار فمألهم إلى النعيم، و لكن في النار، إذ لا بدّ لصورة النار بعد انتهاء مدة العقاب أن تكون برداً و سلاماً على من فيها، و هذا نعيمهم.^۳ یعنی: اما اهل آتش، عاقبت متنعم می‌شوند، لکن در آتش؛ زیرا صورت آتش، بعد از انتهای مدت عقاب، بر هر کس که در آن است، سرد و خنک می‌شود و این، نعمت اهل آتش است.

یکی از شارحین آثار و مروجین تفکرات ابن عربی می‌نویسد:

فهم يتلذذون بما هم فيه من نار و زمهرير و ما فيها من لدغ الحيات و العقارب، كما يلتذ اهل الجنة بالاطلال و النور و لثم الحسان من الجور.^۴ یعنی: جهنمیان، از آتش و زمهریر و نیش مارها و عقرب‌ها لذت می‌برند، همان‌گونه که اهل بهشت، از سایه‌ها و نور و همسران بهشتی لذت می‌برند.

تقدیس ابلیس در مکتب صحو و سکر

نباید پنداشت که اندیشه تقدیس ابلیس، منحصر در صوفیان مکتب سکر است و از شطحیات این طایفه محسوب می‌شود که در حالت مدهوشی و مستی عرفانی، بر زبان جاری می‌کنند. بلکه اعتقاد به تقدیس ابلیس، از جانب محققین، نویسندگان،

۱. ابن عربی، محیی‌الدین، فصوص‌الحکم، ۱/ ۱۰۸.

۲. همان، ۱/ ۱۰۶.

۳. همان، ۱/ ۱۶۹.

۴. صدرالمتألهین، محمد، اسفار اربعه، ۹/ ۳۴۹.

شعرا، قلندران و صوفیان اهل نظر و قلم، به کرات بیان شده است؛ به طوری که می‌توان این آموزه را، در زمره اندیشه‌های مورد اجماع جمیع طوایف عارف-صوفی قرار دارد. گرچه مبنای هرکدام از مکاتب صوفیه در تقدیس ابلیس، متفاوت است، اما عاقبت، تمام آنها حکم به معذور و ممدوح بودن ابلیس داده و او را ستوده‌اند.

هجویری و قشیری در تاریخ تصوف، به عنوان چهره‌های اهل علم و شریعتمدار معرفی می‌شوند؛ به طوری که همواره سعی در نزدیک کردن اهل شریعت به اهل طریقت، و آشتی دادن صوفیان و فقها داشته‌اند. لکن این افراد نیز، به تقدیس ابلیس دامن زده‌اند. قشیری با نگاه کاملاً تراژیک به ماجرای ابلیس، دورشدن او از درگاه ربوبی را، مکر الهی پنداشته و بیان می‌دارد که این مکر، هر لحظه در کمین دیگران نیز هست:

و گویند چون ابلیس را لعنه الله این‌چنین حال پیش آمد، جبرئیل و میکائیل به روزگار دراز می‌گریستند. خدای عزوجلّ وحی کرد با ایشان که چه چیز به گریستن آورده است شما را؟ گفتند بار خدایا! از مکر تو ایمن نه‌ایم. خداوند تعالی گفت: چنین باشید، از مکر من ایمن مباشید.^۱

از جانب دیگر، بخش اعظم معتقدین به تقدیس ابلیس، در مکتب عراق و صحو سلوک کرده و بعضاً با شطحیات مخالف بودند. خواجه عبدالله انصاری هروی -از مشایخ بزرگ تصوف در قرن پنجم هجری- بر پایه جبرگرایی، سخنان متعددی پیرامون دفاع از ابلیس رانده است. رئیس مکتب صحو عراق، یعنی جنید بغدادی نیز، در دفاع از ابلیس، سخنانی در لفافه بیان کرده است؛ در حالی که خود، فتوا به قتل حسین بن منصور حلاج داده بود.^۲

تقدیس ابلیس از رهگذر کشف و شهود

ابلیس در مکتب انبیای الهی و ادیان ابراهیمی، و هم‌چنین در مکاتب فلسفی و عقل‌گرا، موجودی شرور و خبیث قلمداد شده است. اما صوفیان با مبانی معرفت‌شناسی خاصی، مخالف عقل و نقل، سخن گفته و مظهر شرارت را، تجلی

۱. قشیری، ترجمه رساله قشیریه، ص ۱۹۶.

۲. انصاری، عبدالله، مناجات‌نامه، ص ۵.

اعظم خدا و خیر محض معرفی می‌کنند. مبانی معرفت‌شناسی صوفیان، ارتباط تنگاتنگی با نظریه تقدیس ابلیس دارد. از این رو لازم است تا اشارتی، هرچند کوتاه، به این موضوع داشته باشیم.

به عنوان مقدمه باید گفت بشر در طول تاریخ، برای برطرف کردن مجهولات خویش، از سه ابزار و روش متفاوت استفاده کرده و بالتبع، هر کدام از این روش‌ها، حاکم بر معرفت‌شناسی مکتبی خاص بوده است. هر کدام از پیروان هر مکتب، همواره خود را در تقابل و تضاد با دیگر مکاتب دانسته و طریق خود را، یگانه‌راه رسیدن به حقایق و معارف می‌دانستند.^۱ سه مکتب کلی که دارای ابزار معرفت‌شناسی مخصوص به خود هستند، به قرار ذیل می‌باشند:

۱. مکتب وحی: پیروان این مکتب کسانی هستند که بعد از شناخت محدودیت حوزه تعقل و شهود، تصمیم گرفتند (به حکم عقل بدیهی و فطری)، از افرادی پیروی کنند و کسانی را به عنوان هادی و راهنمای خویش انتخاب کنند که از جانب خداوند، معرفی گشته و مصون از خطا و اشتباه بوده و خود، مسیر کمال را طی کرده‌اند.^۲

۲. مکتب فلاسفه: کسانی که اصالت را با عقل دانسته و آن را در فهم حقایق عالم و هستی، مستقل و کافی می‌دانند و معتقدند که با عقل، می‌توان پا به هر عرصه‌ای نهاده و برای آن، حکم صادر کرد. پیروان این مکتب را فیلسوف نامیده‌اند. ابزار جهان‌شناسی فیلسوف، عقل، منطق و استدلال است. فیلسوف برای شناخت، تفسیر و تبیین هستی، فقط از این ابزار بهره می‌جوید؛ خواه براهین او، مطابق شریعت باشد و خواه مخالف آن.

۳. مکتب عرفان و تصوف: کسانی که معتقدند عقل (مکتب فلاسفه) و نقل (مکتب انبیا)، از رساندن انسان به برترین معرفت، عاجز است؛ بلکه هر فردی فقط از راه شهود و تجربه‌های شخصی باطنی، توان وصول به حقیقت اشیا و درک معارف عالم را پیدا می‌کند. به این صورت که بعد از سیر در طریقت، و

۱. علامه طباطبایی با اشاره به این سه مکتب می‌گوید: «فهذه طرق ثلاثة في البحث عن الحقائق: (۱) الظواهر الدينية؛ (۲) طريق البحث عقلي؛ (۳) طريق تصفية النفس. أخذ بكل منهما طائفة من المسلمين على ما بين الطوائف الثلاث من التنازع و التدافع...» موسوی همدانی، محمدباقر، ترجمه تفسیر المیزان، ۵/ ۲۸۲.

۲. در اسلام، تبعیت از تقلید مد نظر است.

تهذیب نفس، و تصفیه و تزکیه خویش، و انجام برخی ریاضات، حقایق هستی بر قلب او تابانده شده و آنها را کشف و شهود می‌کند.^۱

شهودهای شیطانی

پایه و اصل معرفت‌شناسی صوفیان، مبتنی بر کشف و شهود و خواب و رؤیا است. شهود همیشه از جانب خداوند افاضه نمی‌شود؛ بلکه در بسیاری از مواقع، برخاسته از تزیینات و تلبیسات و القائات شیطانی یا نفسانی است. از آنجایی که مسئله کشف و شهود، قاعده‌مند و ضابطه‌مند نیست، انسان نمی‌تواند به طور مستقل، منبع شهودهای خویش را تشخیص دهد و از رحمانی‌باشیطانی‌بودن پایگاه و منبع آنها، مطلع شود. به همین جهت است که اسلام، حجیت استقلالی رؤیا و شهود را نفی کرده است.

با بررسی محتوای مکاشفه‌ها و رویاهای صوفیان، می‌توان دریافت که آنها، از پایگاهی شیطانی برخاسته است. نظریه تقدیس ابلیس و معذوردانستن او در تمرد از فرمان خدا، که معمولاً در قالب یک خواب یا شهود بیان شده است، بارزترین مصداق برای شیطانی‌دانستن الهام‌ها و شهودهای صوفیان دانسته می‌شود. می‌توان گفت که صوفیان، با قول به حجیت شهود،^۲ خود را از مصادیق آیه «وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ»^۳ قرار داده‌اند.

خلاصه این که صوفیان، قائل به حجیت شهود هستند و شیاطین با تصرف در شهود آنها، در پیدایش نظریه تقدیس ابلیس، مهم‌ترین نقش را ایفا کرده‌اند.

نور سیاه و فنای در ابلیس

مویدی قابل توجه و بسیار جالب برای اثبات این نظر که قول به تقدیس ابلیس، برخاسته از خود ابلیس و شیاطین است، توجه به مسئله نور سیاه در مکاشفه‌های عرفا می‌باشد.

۱. قیصری، داود، شرح فصوص الحکم، ص ۷۱۶.

۲. «و إنما الصحيح أن تقول كل علم لا يكون عن ذوق فليس بعلم أهل الله» ابن عربی، محیی‌الدین، الفتوحات المکیة، ۲/ ۵۷۴.

۳. انعام: ۱۲۱.

فناى در ذات خداى متعال، مقصد متعالى و نهايت مرتبه سلوك اهل شهود، در تمام مكاتب عرفانى است^۱ و سالک با گام نهادن در اين مرحله، به مقام اتصال با معشوق دست يافته و با خدا متحد گشته و احكام و خواص الوهى پيدا مى کند. او با رسيدن به اين مقام، فانى در ذات خدا شده و تمام اسما و صفات الهى را، در خود به نظاره نشست و قادر بر به فعليت رساندن آنها مى گردد.^۲ همان طور که صوفى، در باب معرفت شناسى و مبانى شناخت، فقط بر مکاشفات خود متكى است، در باب سنجش وصول به اين مقام نيز، بر شهود و رؤيت قلبى اعتماد مى کند.

صوفيان از شهود انوار رنگارنگى مانند نور سبز^۳ و قرمز^۴ و بنفش، در مراحل و مراتب مختلف سلوكى خويش، سخن گفته اند. اما در مرحله «فناء في الله»، براى آنها نور خاصى جلوه گر و مشاهده مى گردد که از آن، تعبير به نور سياه مى شود. در نتيجه، هرکس نور سياه را شهود کند، به بالاترين درجه در مکتب صوفيان رسیده است.

عنوان متناقض «نور سياه»، مهم ترين واژه و اصطلاحى است که در ادبيات صوفيان، براى اشاره به مقام «فناء في الله» وضع شده است. نور سياه، رمزى عرفانى است که نشان مى دهد شخص، به مقام فنا دست يافته است.^۵

شاهداعى شيرازى، در *نسايم گلشن* مى نويسد:

ذات هستى پناه، ظاهر به اين نور سياه است که نور اوست.^۶

لاهيچى، شارح کتاب *گلشن راز* و از اقطاب بزرگ فرقه نقشبنديه، درباره مقام «فناء في الله» و رؤيت نور سياه مى نويسد:

ديدم که تمامت عالم را نور سياه فرو گرفته، چنان چه همه اشيا به رنگ آن نورند. و من مست و شيدا گشته، غرق اين نورم و ريسمانى از نور در من بسته اند و به سرعت، تمام ما را جانب بالا مى کشند، که شرح آن به وصف نمى آيد تا به آسمان اولم رسانيدند. عجايب و غرايب بسيار مشاهده نمودم،

۱. عين القضاة، همدانى، عبدالله، تمهيدات، ص ۳۰۰.

۲. جنيد بغدادى، ابوالقاسم، السرفى انفاس الصوفية، ص ۲۸۲.

۳. ساعدى خراسانى، محمدباقر، ترجمه فوائج الجمال و فوائج الجلال، ص ۸۰.

۴. ميرزاابا شيرازى، ابوالقاسم، مناهج انوار المعرفة، ۱ / ۹۴.

۵. افلاکى، احمد، مناقب العارفين، ۲ / ۷۱۵.

۶. شيرازى، شاهداعى، نسايم گلشن، ص ۱۴۱.

تا به آسمان هفتم رسیده و از آن جا تا به عرش رسیدم و آن گاه به یک
کشش از عرش گذشتم و تعیین جسمانی من نماند و علم مجرد شدم. بعد
از آن بقا با الله یافته، دیدم که آن نور مطلق منم.^۱

یکی از صوفیان فرقه‌ای، زین‌العابدین شیروانی، شیخ بزرگ فرقه نعمت‌اللهیه

می‌نویسد:

مرتبه ششم، مقام خفی و سراسر است و چون عارف، بدین مقام رسد، در
واقع، نور سیاه مشاهده کند.^۲

در کلمات عارف-صوفیان معاصر نیز، نور سیاه به همین معنا به کار می‌رود:
در روز ازل یک قطره سیاهی که شاید مقصود از همان نور ذات، که
سیاه است و اتفاقاً قدیمی‌ها نیز در مثال‌ها گفته‌اند: بالاتر از
سیاهی رنگی نیست؛ «چون سیاهی همان نور ذات» است. خلاصه یک
قطره سیاه از قلم تو بر ماه افتاد، که تمام مشکلات عالم ماوراءالطبیعه
حل شد.^۳

اما با بررسی دیگر موارد استعمال این واژه در میراث متصوفه، به این نکته پی
می‌بریم که نور سیاه، برای اشاره به تجلی ابلیس در عالم به کار می‌رود. نور سیاه نه
تجلی صفاتی خدا، و نه نور ذات او است؛ بلکه تجلی و ظهور ابلیس است که صوفیه،
در بالاترین مقام عرفانی خود، موفق به رویت و اتحاد با آن می‌شوند. بزرگ‌ترین
نظریه‌پردازان بحث تقدیس ابلیس مانند غزالی و عین‌القضات همدانی، به این مسئله
اشاره کرده‌اند که رویت ابلیس در عرش خدا، همان «فناء فی الله» و بالاترین مرحله
سلوک یک انسان است.

عین‌القضات همدانی در این رابطه می‌نویسد:

دریغا مگر که نور سیاه بر تو، بالای عرش عرضه نکرده‌اند؟ آن نور ابلیس
است. دریغا مگر که ابوالحسن بستی با تو نگفته است، و تو از او این
بیت‌ها نشنیده‌ای؟

۱. اسیری لاهیجی، محمد، مفاتیح الإعجاز، ص ۷۷.

۲. شیروانی، زین‌العابدین، بستان السیاحه، ص ۲۸۹.

۳. موسوی مطلق، عباس، خواجه قنبر، ص ۱۵۴-۱۵۵.

دیدیم نهان گیتی و اهل دو جهان وز علت و عار برگذشتیم آسان
 آن نور سیه ز لا نقط برتر دان زان نیز گذشتیم نه این ماند و نه آن.^۱
 برخی از محققین نام‌آور عرصهٔ عرفان و تصوف از جمله آقای نصرالله پورجوادی
 نیز، به این مهم پی برده و نوشته است:
 نزد احمد غزالی و عین‌القضات همدانی، نور سیاه، نور ابلیس است.^۲

انجام امور خارق‌العاده، بعد از اظهار ارادت به ابلیس

ابلیس و ذریهٔ او، از طایفهٔ جن می‌باشند و جنیان به علت برخورداری از جسم
 لطیف و خلقتی آتشین،^۳ قابلیت‌های خارق‌العاده‌ای مانند سیر سریع در عالم، جابه‌جا
 کردن اشیای سنگین و بزرگ،^۴ تصرف در برخی اشیاء، ساختن بناهای عظیم و بزرگ^۵
 و صعود به آسمان را دارا می‌باشند؛ چنان‌که خداوند متعال در قرآن کریم، ذیل
 داستان زندگانی حضرت سلیمان، به برخی از این ویژگی‌ها اشاره دارد.
 جنیان، قبل از انسان در زمین ساکن بودند و بعد از هبوط حضرت آدم به زمین،
 خدای متعال، حایلی بین زندگی جنیان و انسان‌ها قرار داد، تا امکان تصرف آنها در
 زیست بشر، وجود نداشته باشد.^۶ جن مانند شیری است در قفسی که کلید آن در
 دستان انسان می‌باشد؛ یعنی او نمی‌تواند وارد ساحت انسانی شود، بلکه این ما هستیم
 که با انجام برخی افعال، او را به خود راه می‌دهیم و با او ارتباط می‌گیریم.
 مرتبهٔ خلقت جنیان، پست‌تر و نازل‌تر از انسان می‌باشد. به همین جهت، ارتباط-
 گرفتن با آنها، موجب تنزل از خلقت انسانی و کدورت نفس می‌گردد. از همین رو، این
 کار به شدت مورد مذمت و نهی قرار گرفته است.

۱. عین‌القضات همدانی، عبدالله، تمهیدات، ص ۱۱۸.

۲. پورجوادی، نصرالله، مکاتبات خواجه احمد غزالی با عین‌القضات همدانی، ص ۶۱.

۳. الرحمن: ۱۵ «وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَارٍ».

۴. نمل: ۳۹ «قَالَ عِزْرِیْتُ مِنَ الْجِنِّ أَنَا أَنْتِیْكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِکَ وَ إِنِّیْ عَلَیْهِ لَقَوِیْ أَمِینٌ».

۵. ص: ۳۷ «وَ الشَّیَاطِیْنَ کُلَّ بَنَاءٍ وَ عَوَاصٍ».

۶. «أَبِیْنُ النَّسَنَاتِ مِنْ أَرْضِی فَاظْهَرَهَا مِنْهُمُ وَ أَنْثَلُ مَرْدَةَ الْجِنِّ النُّصَاةَ عَنْ بَرِّیَّتِی وَ خَلْقِی وَ خِیْرَتِی وَ أَشْکِنُهُمْ
 فِی الْهَوَاءِ وَ فِی أَفْطَارِ الْأَرْضِ لَا یُجَاوِزُونَ نَسْلَ خَلْقِی وَ أَجْعَلُ بَیْنَ الْجِنِّ وَ بَیْنَ خَلْقِی جِجَابًا وَ لَا یَزِی نَسْلُ
 خَلْقِی الْجِنِّ وَ لَا یُوَانِسُونَهُمْ وَ لَا یُخَالِطُونَهُمْ وَ لَا یُجَالِسُونَهُمْ فَمَنْ عَصَانِی مِنْ نَسْلِ خَلْقِی الذِّیْنَ اضْطَفِئْتُهُمْ
 لِتَفْسِیِی أَشْکَنْتُهُمْ مَسَاكِنَ النُّصَاةِ وَ أَوْرَدْتُهُمْ مَوَارِدَهُمْ وَ لَا أَبْأَلِی» صدوق، محمد بن علی، علل‌الشرائع،

عموم صوفیان برای جذب مردم به مرام و فرقه خویش، مرتکب اعمال خارق‌العاده و عجیب و غریبی می‌شوند که بنا بر شواهد متعدد، اکثراً از راه ارتباط با شیاطین یا جنیان به دست می‌آید. یکی از این شواهد، نوع خوارق عادت است که مدعیان دروغین، مرتکب می‌شوند. همان‌طور که در روایات بیان شده است، شیاطین قادرند در کسری از ثانیه، در سرتاسر کره‌ی خاکی سیر کرده و از تمام امور آشکار و پنهان، مطلع شوند و آن را به گوش شیاطین انس برسانند.^۱ اما آنها نمی‌توانند از آینده خبر دهند؛ زیرا بعد از تولد رسول اکرم ﷺ، قابلیت نزول به آسمان و استراق سمع از ملائکه، از آنها سلب شد.^۲ بزرگان صوفیه نیز معمولاً اشیای مفقودشده و یا دورمانده‌ای را به مریدان می‌دهند و یا از امور مخفی و پنهانی که مریدان در پستوی خانه انجام داده‌اند، اطلاع می‌دهند و همین، موجب ایمان مریدان می‌شود. امام باقر علیه السلام در روایتی، با کنارهم‌قراردادن شیاطین و جنیان، به این مسئله تصریح دارند:

در هر روز و هر شب، تمام جن و شیاطین، پیشوایان گمراهی را زیارت می‌کنند و به شماره‌ی ایشان، فرشتگان هم پیشوای هدایت را زیارت می‌کنند. تا آن‌که شب قدر فرا رسد و فرشتگان در آن شب، به سوی ولی‌ی امر [امام زمان] فرود آیند. خدای عزوجلّ به شماره‌ی آنها، از شیاطین خلق کند -یا فرمود: آماده کند-. سپس ایشان رئیس گمراهی را زیارت کنند و برایش دروغ‌پردازی کنند، تا چون صبح شود، او هم بگوید چنین و چنان دیدم. اگر او از صاحب‌الامر در این باره بپرسد، به او می‌فرماید که شیاطینی را دیدی که به تو چنین و چنان خبر داد. تا آن‌جا که آن موضوع را به‌خوبی برایش شرح دهد و او را از گمراهی‌اش آگاه سازد.^۳

هم‌چنین صوفیان، با استفاده از موکلین خود، در خواب و رؤیا و چشم مریدان تصرف کرده و امور دلخواه را به تماشای آنها درمی‌آورند؛ چنان‌که امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

أَخْبَرَنِي عَنْ حُمْرَةَ، أَيْرُغْمُ أَنَّ أَبِي آتَيْهِ؟ قُلْتُ: نَعَمْ؛ قَالَ: كَذَبَ وَاللَّهِ؛ مَا يَأْتِيهِ إِلَّا الْمُتَكَوِّنُ؛ إِنَّ إِبْلِيسَ سَلَطَ شَيْطَانًا يُقَالُ لَهُ الْمُتَكَوِّنُ يَأْتِي النَّاسَ فِي

۱. جن: ۶ ﴿وَ أَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يُعْوَدُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَرَأَوْهُمْ زَهَقًا﴾.

۲. صافات: ۱۰ ﴿إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ﴾.

۳. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ۱/ ۲۵۳.

أَيُّ صُورَةٍ شَاءَ، إِنَّ شَاءَ فِي صُورَةٍ كَبِيرَةٍ وَإِنْ شَاءَ فِي صُورَةٍ صَغِيرَةٍ وَلَا وَ
اللَّهُ مَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَجِيءَ فِي صُورَةٍ أَبِي عَلِيٍّ^۱.

نقد و بررسی

- از آنجا که معرفت‌شناسی صوفیان، مبتنی بر کشف و شهود است، ادعاها و نظریه‌های آنها نیز برخاسته از همین مکاشفات می‌باشد و اندیشه متصوفه در باب ابلیس، به هیچ آیه و روایت و یا حکم عقلانی‌ای مستند نمی‌باشد. بلکه تمام آیات قرآن کریم و روایات فریقین و اجماع فرق اسلامی، در تضاد صریح، و تعارض آشکار و لاینحل با مبانی آنها قرار دارد (چنان‌که در برخی از آیات شریفه، مورد اشاره قرار گرفت). فرمان الهی در امر به سجده، کاملاً صریح و آشکار است و کفر ابلیس به جهت تمرد از این فرمان، هیچ‌گونه توجیه، تأویل و تفسیری را بر نمی‌تابد.
- صوفیان با طرح نظریه جبر عرفانی و اعیان‌ثابته، انسان و جن را در اعمال خود مجبور می‌دانند. در این رابطه باید گفت که انسان، وجداناً درک می‌کند که در انجام یا ترک افعال، دارای اختیار و قدرت کامل است. لازمه مجبور دانستن ابلیس در تمرد از فرمان خدا، این است که تمام کسانی که با وسوسه او، دچار لغزش و گناه و کفر شده‌اند، نباید عقاب شوند؛ زیرا در افعال و اعمال خود مجبور، و ابزارهای بی‌اختیار دست خدا بودند. هم‌چنین باید تمام پستی و رذالت‌هایی که ابلیس و شیاطین ایجاد کرده است، به خدا نسبت داده شود. پذیرش چنین سخنی، قطعاً منافی با اعتقادات توحیدی است.
- بر اساس آموزه‌های دین مبین اسلام، تمام مخلوقات خداوند اعم از جن و انس، بر فطرت حقیقت‌جو و توحیدی خلق شده‌اند و با اختیاری که به آنها عطا شده است، شقاوت و سعادت خویش را طبق نیت و اراده خود رقم می‌زنند. ابلیس نیز از این قاعده مستثنا نمی‌باشد. او نیز به صورت پاک خلق شده بود که با تمرد و تکبر، به این درجه از پستی و خباثت رسید. لذا نباید پنداشت ذات چنین اشخاصی از بدو خلقت، دچار ضلالت و سیاهی است.

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ۲۵ / ۲۸۱.

برخی از عرفا معتقدند که اگر ابلیس نبود، انسان‌های گمراه، از مؤمنین تشخیص داده نمی‌شدند و وجود ابلیس اغواگر، برای پیدایش تضاد، و جهنم و بهشت ضروری است و خداوند به همین هدف، چنین موجودی را خلق کرده است. در پاسخ باید گفت که این تنها ابلیس نیست که به سوی گناهان و پلیدی‌ها فرا می‌خواند؛ بلکه نفس انسان نیز چنین دعوتی دارد. لذا با نبود ابلیس، هم‌چنان تمییز انسان مؤمن از کافر، ممکن بود؛ زیرا مردم با تبعیت یا عدم تبعیت از نفس خود، مورد آزمایش الهی قرار می‌گرفتند و با سرکوب آن، به کمال می‌رسیدند.

در همین راستا، امام باقر علیه السلام در حدیثی می‌فرماید:

«وَالشَّيْطَانُ مُؤَكَّلٌ بِشِيعَتِنَا لِأَنَّ سَائِرَ النَّاسِ قَدْ كَفَّوهُ أَنْفُسَهُمْ»^۱ شیاطین، تنها به دنبال گمراه کردن شیعیان امامیه هستند؛ زیرا دیگران را نفس سرکششان کفایت می‌کند و نیازی نیست که شیطان، به اغوا و ضلالت آنها بیفزاید.

- صوفیان، ابلیس را عاشق خدا می‌دانند و معتقدند که او به جهت عشق فراوان به حضرت حق، از سجده به غیر خدا سر باز زد. درحالی‌که خواست و اراده شخص عاشق، فانی در اراده و خواست معشوق می‌باشد؛ نه این‌که طبق اراده خود رفتار کرده و آن را به عاشقی بیش از حد، حواله دهد. عاشق، چیزی غیر از معشوق نمی‌خواهد و بر خلاف خواست و میل او، رفتار نمی‌کند. اما ابلیس، به مهم‌ترین فرمان الهی عمل نکرد و از سجده به انسان، سر باز زد. بنا بر نص قرآن کریم، علت این تمرد، عشق نبود؛ بلکه تکبر ورزید و برای برتری خود، به ذات و ماهیت آتشینش قیاس آورد. علاوه بر خدای متعال، خود ابلیس هم سرباززدن از فرمان سجده را، استکبار و برترپنداری ذات خود از آدم می‌پنداشت.^۲
- سریچی از فرامین الهی، شرکی جلی و کفری آشکار است. ما وظیفه داریم خداوند متعال را، از همان راه‌هایی که خود تعیین کرده است، عبادت و پرستش کنیم. در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است:

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ۳/ ۱۶۲.

۲. بقره: ۳۴؛ اعراف: ۱۲.

ابلیس به خداوند گفت: من را از سجده بر آدم معاف بدار، تا من هم تو را به گونه‌ای عبادت کنم که تاکنون هیچ ملک مقرب و نبی مرسل عبادت نکرده است. اما خداوند فرمود: من به عبادت تو نیازی ندارم، بلکه فقط از همان راهی که خود می‌خواهم، مرا پرستش کنید، نه از راهی که خودتان اراده می‌کنید.^۱

- اگر ابلیس کلب معلّم و عاری از هرگونه شرارت است، به چه جهت توسط صاحب‌الزمان عَلَيْهِ السَّلَامُ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ کشته می‌شود؟^۲ آیا این قصاص بدون جنایت نیست؟ آیا قاتل شخص بی‌گناه، نباید مذمت شود؟
- ابلیس، از طرف خداوند مأمور به انجام کاری نشده است. بلکه حضرت حق، تنها مانع ابلیس و لشکریان او در اغوای بشر نشده است؛ هم‌چنان که مانع دیگر- ستمگران و ظالمان نمی‌شود؛ چراکه با اعطای حجت باطنی (عقل) و حجت ظاهری (انبیا و اوصیا) و قوه اختیار به افراد، هرکس می‌تواند در این دنیا، راه هدایت و ضلالت را در پیش بگیرد.
- چگونه می‌توان ابلیس را کلب معلّم خواند، درحالی‌که نهایت تلاش او برای منحرف کردن یک انسان، و کافرومشرک ساختن او است و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ﴾؟!^۳ هم‌چنین اگر ابلیس در مسیر سعادت قرار دارد، چرا خداوند متعال خطاب به او می‌فرماید: ﴿وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ﴾؟!^۴
- اگر گمراه کردن انسان‌ها توسط ابلیس، موجب کمال او و شیاطین است، اکنون باید او کامل‌ترین موجودات باشد و مقامی بالاتر از انبیا و رسولان الهی داشته باشد؛ زیرا هیچ‌کس به اندازه او، راه کمال و سعادت را طی نکرده است.
- اگر سجده‌نکردن ابلیس به آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ را غیرت دینی بنامیم، معنی آن این است که خداوند، ملائکه مقرب خویش را امر به بت‌پرستی کرد و ملائکه نیز بت‌پرست شدند، ولی ابلیس، بت‌پرست نشد. این مسئله در مرتبه اول، متهم کردن خداوند است و در مرتبه دوم، متهم کردن ملائکه مقرب است.

۱. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر، ۴۲ / ۱.

۲. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر، ۲۴۲ / ۲.

۳. زمر: ۷.

۴. ص: ۷۸.

نتیجه گیری

مکتب تصوف با نگاهی متمایز از ادیان، به ابلیس و نیروهای شیطانی (اعم از جن و انس)، می‌نگرد که از آن به «تقدیس ابلیس» یاد می‌کنند. طبق این دیدگاه، ابلیس در جایگاه رندی عاشق‌پیشه قرار می‌گیرد که به علت عشق وافر و پاک خود به خداوند، حاضر نشده است به غیر حق تعالی نگریسته و سر به سجده گذارد. در نتیجه همچون دیگر عاشقان، به وادی بلا افتاده و بالای عاشقی، یعنی طرد و لعن ابدی را به جان خریده است. صوفیان که خود را سالکین طریق عشق می‌دانند، همواره ابلیس را نمونه‌ای بارز از یک سالک عاشق، نصب‌العین قرار داده و در عمل، به او اقتدا کرده‌اند. صوفیان اگر به دستورات صریح حق تعالی در قالب شریعت عمل نمی‌کنند، توجیهی به نام عشق به خدا، و حیرت و فنای در ذات او را مستمسک شریعت‌گریزی خویش قرار می‌دهند. جهان‌بینی وحدت‌شخصیه وجود که در قرن هفتم هجری قمری از جانب ابن عربی مطرح شد، در نوع نگرش صوفیان به ابلیس، تحولی شگرف ایجاد کرد و مبنای تقدیس ابلیس در تصوف را نظام‌مند نمود و صبغه معرفتی بخشید. طبق این نوع از نگرش، جهان، مظهر اسما و صفات خدا است و تمام عالم بر پایه اسمای الهی بنا شده است؛ پس ابلیس و تمام نیروهای شیطانی نیز، جدای از ذات خدا متصور نمی‌شوند؛ بلکه همگی مظهر اسمای جلالی حق تعالی، و صفاتی همچون قهر، غلبه، نعمت و اضلال هستند و همان‌طور که خداوند، به صفات جمالی نیاز دارد و به آنها وصف می‌گردد، به اوصاف جلالی نیز نیاز داشته و توصیف خواهد شد. در این مقاله، به بسترسازی صوفیان در جوامع اسلامی، برای رشد و نشر اندیشه تقدیس ابلیس اشاره رفته است.

فهرست منابع

- ابن جوزی، جمال‌الدین ابوالفرج، *نقد العلم و العلماء*، تصحیح محمد منیر دمشقی، چاپ دوم: مصر.
- ابن عربی، محیی‌الدین، *الفتوحات المکیة*، چاپ اول: دار الصادر، بیروت.
- _____، *فصوص الحکم*، چاپ اول: دار احیاء الکتب العربیة، قاهره، ۱۹۴۶ م.
- اسیری لاهیجی، محمد، *مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز*، مبیئی، ۱۳۱۲ ق.
- آقاتهرانی، جواد، *عارف و صوفی چه می‌گویند؟*، چاپ اول: آفاق، ۱۳۹۰ ش.
- آملی، سید حیدر، *جامع الاسرار و منبع الابرار*، چاپ اول: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی وابسته به وزارت فرهنگ، ۱۳۸۶ ش.
- بقلی شیرازی، روزبهان، *شرح شطحیات*، تصحیح هانری کربن، چاپ چهارم: طهوری، ۱۳۷۴ ش.
- _____، *مشرب الارواح*، تصحیح عاصم ابراهیم الکیالی، چاپ اول: دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۶ م.
- جامی، عبدالرحمن، *نفحات الأنس*، تصحیح ولیام ناسولیس، مولوی غلام عیسی، عبد الحمید، مطبعه لیسى کلکته، ۱۸۵۸ م.
- حسن‌زاده آملی، حسن، *مدد الهمم در شرح فصوص الحکم*، چاپ اول: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۸ ش.
- حلاج، حسین بن منصور، *دیوان الحلاج*، تصحیح محمد باسل عیون السبود، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۲۰۰۲ م.
- _____، *مجموعه آثار حلاج*، تحقیق قاسم میرآخوری، چاپ دوم: شفیع، تهران، ۱۳۸۹ ش.
- خوارزمی، مؤیدالدین، *ترجمه احیاء علوم الدین*، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۶ ش.
- زرین‌کوب، عبدالحسین، *ارزش میراث صوفیه*، چاپ شانزدهم: امیرکبیر، ۱۳۹۲ ش.
- _____، *تصوف ایرانی از منظر تاریخی آن*، ترجمه مجدالدین کیوانی، ۱۳۸۳ ش.
- سلطان ولد، *ولدنامه*، تصحیح جلال‌الدین همایی، چاپ اول: مؤسسه نشر هما، ۱۳۷۶ ش.
- شبستری، محمود، *گلشن راز*، تصحیح محمد حماصیان، خدمات فرهنگی کرمان، کرمان، ۱۳۸۲ ش.
- صدرالمتألهین، محمد بن ابراهیم، *مفاتیح الغیب*، تصحیح محمد خواجه‌وی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۶۳ ش.

- عطار نیشابوری، فریدالدین، تذکرة الأولیاء، تصحیح رینولد آلین نیکلسون، چاپ اول: مطبعة لیدن، ۱۹۰۵ م.
- _____، لسان الغیب، تصحیح حسین حیدرخانی مشتاقعلی، سنائی، تهران، ۱۳۷۶ ش.
- عین‌القضات همدانی، عبدالله بن محمد، تمهیدات، تصحیح عفیف عسیران، چاپ هشتم: منوچهری، ۱۳۸۹ ش.
- _____، دفاعیات عین‌القضات همدانی، ترجمه قاسم انصاری، منوچهری، تهران، ۱۳۸۵ ش.
- _____، شکوی الغریب عن الأوطان إلى علماء البلدان، تصحیح عفیف عسیران، دار بیبلیون، پاریس، ۱۹۶۲ م.
- غزالی، ابوحامد محمد، إحياء علوم الدین، تصحیح عبدالرحیم بن حسین حافظعراقی، چاپ اول: دار الكتاب العربی، بیروت.
- _____، کیمیای سعادت، تصحیح احمد آرام، کتابخانه و چاپخانه مرکزی. فروزانفر، بدیع‌الزمان، شرح مثنوی شریف، چاپ اول: زوار، ۱۳۶۷ ش.
- قیصری، داود، رسالة فی التوحید و النبوة و الولاية (رسائل قیصری)، چاپ دوم: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۸۱ ش.
- کاشانی، عبدالرزاق، تفسیر ابن عربی (تأویلات عبدالرزاق کاشانی)، چاپ اول: دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۲ ق.
- کیانی، محسن، تاریخ خانقاه در ایران، چاپ سوم: طوری، ۱۳۸۹ ش.
- مجاهد، احمد، مجموعه آثار فارسی احمد غزالی، چاپ سوم: دانشگاه تهران، ۱۳۷۶ ش.
- محمد بن منور، أسرار التوحید فی مقامات أبي سعید، تصحیح الیاس میرزا بوراغانسکی، چاپ اول: سن پترزبورگ، ۱۸۹۹ م.
- مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر موسوی بجنوردی.
- مکی، ابوطالب، قوت القلوب فی معاملة المحبوب، تصحیح باسل عیون السود، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۷ ق.
- منزوی، علی نقی و عسیران، عفیف، نامه‌های عین‌القضات همدانی، چاپ دوم: اساطیر، تهران.
- مولوی بلخی، جلال‌الدین محمد، فیہ ما فیہ، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، نگاه، تهران، ۱۳۸۶ ش.
- ناطور افلاکی، احمد بن اخی، مناقب العارفین، چاپ اول.

نقیسی، سعید، سرچشمه تصوف در ایران، چاپ دوم: جاجرمی، ۱۳۹۶ ش.
نیکلسون، رینولد، تصوف اسلامی و رابطه انسان با خدا، ترجمه شفیع کدکنی،
چاپ پنجم: ۱۳۹۲ ش.
واحدی، سید تقی، در کوی صوفیان، چاپ هفتم: نخل دانش، ۱۳۹۲ ش.
هجویری، ابوالحسن علی، کشف المحجوب، تصحیح ژوکوفسکی، والنتین آلکسی
یریچ، چاپ چهارم: طهوری، تهران، ۱۳۷۵ ش.
یثربی، یحیی، فریب سراب، چاپ اول: فروغ فردا، قم، ۱۳۹۷ ش.